

نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری

درباره آفریقای جنوبی

نقش زنان در اتحادیه های کارگری

درس های مبارزات کارگری

بحث آزاد: مسئله مجلس مؤسسان

پیکار بابت فرهنگی



کارگران جهان متحد شوید

فهرست مطالب

سرمقاله:

۱ نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری ایران. م. رازی

مسائل بین‌المللی:

۶ کنگره ملی آفریقا در خدمت بورژوازی. ه. پرورش
۱۴ اعتصاب کارگران فولادسازی آلمان. منوچهر ایشار

مسئله زن:

۱۸ نقش زنان در اتحادیه‌های کارگری. اودری و ایز

درس‌های مبارزات کارگری:

۲۳ درس‌هایی از مجمع عمومی کارگران. کارگران سوسیالیست

فرهنگ و پرولتاریا:

۲۸ پیکار بابت فرهنگی. لنون تروتسکی

بحث آزاده:

۳۴ درباره مسئله مجلس مؤسسان. آدر برزین

درخواست کمک مالی

رفقا و دوستان

هدف اصلی انتشار "دفترهای کارگری سوسیالیستی"، ایجاد یک گرایش انقلابی در درون جنبش کارگری ایران است. گرایشی که با پیوند با پیشروی کارگری، امکان مداخله عملی در جنبش کارگری را فراهم آورده و تدارک مبارزه علیه رژیم سرمایه داری کنونی را - تا سرنگونی نهایی و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری - ببیند.

در چند سال گذشته طرفداران این نشریه کوشش کرده‌اند که در مقابل گرایش‌های اصلاح طلب و فرصت طلب موجود، بدیلی کارگری سوسیالیستی (در سطح نظری و عملی) ایجاد کنند. طرفداران دفترها، بر این اعتقاد هستند که تنها از طریق مداخله پیگیر نظری، سیاسی و تشکیلاتی است که می‌توان به ایجاد یک قطب انقلابی به تدارک انقلاب آتی ایران کمک رساند.

اما، فعالین این نشریه هنوز در ابتدای کار خود هستند. برای ادامه فعالیت خود نیاز به کمک‌های مادی و معنوی کلیه کسانی را دارند که با روش کار و نظریات آن‌ها توافق عمومی دارند. بر خلاف گروه‌های موجود که در آمد زیادی در دست داشته و حتی نشریات خود را قادرند مجاناً در اختیار بقیه قرار دهند، فعالین دفترها هیچ درآمدی بجز کمک‌های طرفداران آن ندارند. برای ادامه انتشار دفترها، بشکل مرتب، به کمک‌های مادی شما نیاز است. در حد توان ما را یاری دهید.

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

حساب بانکی:

T.FRONTY

CMPTE N=00050638957

AGENCE: PARIS-BOURSE 03020

SOCIETE GENERAL, 134 RUE REAUMUR

PARIS 2, FRANCE.

نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری و چشم انداز مبارزات کارگری

انتخابات دوره ششم ریاست جمهوری در ایران، یکی از نادرترین انتخاباتی که نتیجه آن برای کلیه مردم ایران و جهان از قبل مشخص بود، به نفع آقای رفسنجانی در روز ۲۱ خرداد ۱۳۷۲ به پایان رسید. طبق گزارش های مندرج در مطبوعات رژیم، آقای رفسنجانی با ۶۳٪ آراء - با پیشی گرفتن از سه "رقیب"! انتخاباتی خود - برای بار دوم به سمت ریاست جمهوری انتخاب شد. نحوه برگزاری انتخابات اخیر و انتخاب مجدد رفسنجانی به ریاست جمهوری، چند نکته را در صحنه سیاسی ایران بر جسته می کند:

۱- برای پیش برد سیاست "تعدیل اقتصادی" (ادغام نهائی و کامل اقتصاد ایران در نظام امپریالیستی)، باند رفسنجانی هیچ مخالفتی - حتی در میان هیئت حاکم - را نمی تواند تحمل کند. بدیهی است که کوچکترین اختلافی، توازن و تعادل رژیم را بهم زده و سدی بر سر راه سیاست های رفسنجانی ایجاد خواهد کرد (چنانکه در سال گذشته ایجاد کرده است). گرچه جناح "تند رو" (محتشمی و کرویسی دارو دسته) پس از انتخابات دوره چهارم مجلس، عملاً کنار گذاشته شده و انتشار برخی از نشریات آنان ممنوع اعلام شد، در ماه های پس از شورش های شهرهای ایران، این عده دست بالا را گرفته و امتیازاتی از جناح دیگر دریافت کردند. اما در انتخابات اخیر باند رفسنجانی - بازدوبند پشت پرده، از طریق "شورای نگهبان" - بار دیگر کلیه نامزد های ریاست جمهوری جناح مخالف (و سایر مخالفان) را حذف کرد (نهایتاً از ۱۲۸ نامزد انتخاباتی صرفاً صلاحیت ۴ تن توسط "شورای نگهبان" پذیرفته شد). در واقع، سه "رقیب" انتخاباتی رفسنجانی، همه از مدافعان سیاست های او هستند. مهمترین آنان، احمد توکلی از طرفداران "جامعه روحانیت مبارز تهران" و روزنامه "رسالت" است. طرفداران این جناح، به سرکردگی آیت الله آذری قمی و مهدوی کنی در دوره گذشته و حال از مدافعان پرو پا قرص رفسنجانی و "تعدیل" و "آزاد سازی" اقتصادی بوده و هستند.

شیوه اتخاذ شده توسط باند رفسنجانی حکایت از این می کند که رژیم سرمایه داری "مدرن" آتی ایران - متکی بر نظام سرمایه داری بین المللی - صرفاً می تواند بر اساس یک دیکتاتوری نظامی تمام و کمال بر قرار شود و لا غیراً رژیم رفسنجانی، نه تنها هیچگاه به طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران و سایر قشرها، آزادی نخواهد داد که هم قطاران خود را نیز بایستی از میدان بدر کند. سرمایه داری "آخوندی" در ایران - همانند سرمایه داری "شاهنشاهی" - صرفاً بر اساس اختناق و سرکوب و استثمار می تواند احیاء شود. شیوه انتخاباتی اخیر نیز صرفاً آغاز چنین روندی را نشان می دهد.

این انتخابات - برای نیرو های "اپوزیسیون" که مدت ها چشم امید به سیاست های رفسنجانی دوخته و "دمکراسی" از وی طلب می کردند - باید درس عبرتی باشد. چنانچه امروز رفسنجانی نتواند "هم کیشان" خود را در یک نمایش انتخاباتی تحمل کند، چگونه می تواند در آینده به "لیبرال" ها، "سوسیال دمکرات" ها و "چپ" های مدافع "دمکراسی بورژوازی"، "دمکراسی اعطاء کند؟

۲- به رغم اشکال های ناشی از نحوه انتخابات (و البته مبالغه در تعداد شرکت کنندگان و آراء رفسنجانی و احیاناً تقلب های متداول و غیره)، این انتخابات نشان داد که بخش قابل ملاحظه ای از رأی دهنده گان (حتی طرفداران باند رفسنجانی) به آینده سیاست های وی امیدی ندارند. اخذ اکثریت آراء توسط توکلی در کردستان و یا تعلق ۳۷٪ آراء به افراد نا شناخته (مانند عبد الله جاسبی و رجبعلی طاهری) و یک شخص منفور (مانند احمد توکلی)، در واقع رأی اعتماد به آنان نبوده که رأی عدم اعتماد به رفسنجانی بوده است.

تورم سرسام آور، بحران اقتصادی عمیق و گرانی شدید وسایل ابتدائی زندگی و بحران های پیگیر سیاسی درونی، نارضایتی را نه تنها در میان کلیه مردم که حتی طرفداران خود آخوندها تشدید کرده است. جارو جنجال انتخاباتی نیز تأثیری در این روحیه عدم اطمینان به آینده، نخواهد گذاشت.

۳- انتخابات اخیر در عین حال نشان داد که باند رفسنجانی مصمم به

پیش برد سیاست های خود است - البته اختلاف های درونی و بحران سیاسی هیئت حاکم کماکان ادامه یافته و این روند را کُند خواهد کرد (و در آینده برخورد های شدیدتر بین جناح های مختلف در هیئت حاکم را باید انتظار داشت). در این راه غرب نیز همراه رفسنجانی است. شبکه تلویزیونی سی. ان. ان. آمریکا در گزارش خود در مورد انتخابات ریاست جمهوری ایران، رفسنجانی را به عنوان "اصلاح گری که دروازه های ایران را به سرمایه داران غربی خواهد گشود" نام برده و او را "امید غرب" معرفی کرده است.

روند "تعدیل اقتصادی" (ادغام اقتصادی در بازار جهانی) به مفهوم باز کردن دروازه های ایران بسوی غرب و ادامه دریافت وام های کلان تر از صندوق بین المللی پول و سایر بانک های بین المللی است. مدافعان نظری این سیاست در هیئت حاکم "جامعه روحانیت مبارز تهران" هستند که اخیراً با انتشار گزارشی تحت عنوان "اقتصاد کشور پس از چهار سال" کلیه کج روی های اقتصادی و بحران فعلی را به سال های قبل از روی کار آمدن رفسنجانی، به خصوص به دوره نخست وزیری موسوی - و پیروی او از سیاست دولتی کردن اقتصاد - نسبت می دهند. آنان بر این اعتقاد هستند که برنامه پنج ساله اول و سیاست "تعدیل اقتصادی" رفسنجانی رژیم را از تلاشی کامل نجات داده است.

در مقابل، "مجمع روحانیون مبارز" (کروبی، خوئینی ها، محتشمی و طرفداران روزنامه "سلام")، اعتقاد دارند که در دوره چهار ساله زمامداری رفسنجانی "انقلاب" به کج راه رفته و "اقتصاد اسلامی" به مخاطره افتاده است. طرفداران این جناح در انتخابات اخیر ریاست جمهوری کاملاً حذف شدند. سخنگویان این جناح در ماه های گذشته از طریق روزنامه "سلام" انتقادات به جناح دیگر را منتشر کرده اند.

در واقع این دو جناح از زاویه سرکوب حقوق دموکراتیک مردم تحت ستم ایران، حمله به آزادی های ابتدائی، استنمار طبقه کارگر و گسترش سرمایه داری و جهت گیری به سمت غرب و غیره، دو روی یک سکه هستند. بین این جناح ها تفاوت کیفی وجود ندارد. یکی با گام های سریع تر و شدت بیشتر به سوی نظام امپریالیستی گام برداشته و خواهان نظام شبه شاهنشاهی است و دیگری بر اساس نظام "اسلامی" و ملوک الطوائفی - بدون

تمرکز قدرت مرکزی - با گام های آهسته تر همان ارتباط ها را می خواهد با غرب و نظام امپریالیستی احیاء کند. ماهیت اختلاف های این دو جناح در آستانه شورش های اخیر شهرهای ایران بر ملا شد - هر دو جناح در طول چند روز کلیه اختلاف ها را کنار گذاشته و مشترکاً به سرکوب مردم بر خواستند.

انتخابات اخیر ریاست جمهوری نمایان گر این امر است که جناح مدافع "تعدیل اقتصادی" در دوره آتی دست بالا را داشته و سیاست های رژیم برای احیاء یک نظام سرمایه داری "مدرن" - همانند نظام شاهنشاهی - را در دستور کار فوری خود قرار خواهد داد.

۴- اجرای "تعدیل اقتصادی" - از نقطه نظر توده های زحمتکش - به مفهوم تشدید هرچه بیشتر بهره کشی از آنان است. سیاست مرکزی هر رژیم سرمایه داری استثمار طبقه کارگر است. اما، سیاست رژیم رفسنجانی - با در نظر گرفتن مشکلات اقتصادی ناشی از ندانم کاری، اختلاف های درونی، جنگ و غیره - به مفهوم استثمار مضاعف کارگران خواهد بود. رژیم رفسنجانی برای حفظ تعادل خود و جبران مشکلات اقتصادی دوره گذشته، به ناچار دستمزدهای واقعی کارگران را کاهش داده و شدت کار را افزایش خواهد داد.

با وجود ارتش عظیم ذخیره کار (بیکاران) و اعمال سرکوب و اختناق و "قانون کار" ارتجاعی تصویب شده، این روند با سرعت آغاز خواهد شد.

در این مرحله، استثمار مضاعف طبقه کارگر بر اساس استفاده (و سوء استفاده) از "بیکاران" صورت خواهد گرفت. رژیم رفسنجانی مسئله بیکاری را به یکی از مسائل مرکزی جامعه تبدیل کرده است؛ و نقداً ارباب کارگران را با تهدید آنان به بیکاری آغاز کرده است. علی رضا محجوب، "دبیر کل خانه کارگر" اخیراً طی سمیناری تحت عنوان "دفاع از تولید ملی" اعلام کرده است که "واردات و اشتغال با هم رابطه معکوس دارند، هرچه واردات بیشتر باشد بر تعداد بیکاران افزوده خواهد شد... در ازای هر یک میلیارد دلار واردات، زمینه ۱۰۰ هزار فرصت شغلی از دست می رود". صرفنظر از ابرادات مضحک و نا وارد "دبیر کل خانه کارگر"، رژیم اقدامات مشخصی برای تعطیل کردن کارخانه های کم درآمد و تمرکز در کارخانه های جدید التاسیس با سرمایه گذاری ها و واردات کالاهای خارجی را نقداً آغاز کرده است. بنا بر گزارش

های انتشار یافته، کارخانه کفش جم - یکی از بزرگترین کارخانه های کفش سازی ایران که هزاران کارگر شاغل داشت - در معرض تعطیلی قرار گرفته است. همچنین در قزوین ۲۰ واحد تولیدی در شهر البرز در آستانه تعطیلی قرار گرفته اند. برخی از آنان عبارتند از: واحدهای تولیدی صنایع البرز، ایران حصیر، حریر ایران، سوپر پلاست، آذربایجان پلاستیک، هنگامه، پلاتین ایران و توان ساز - در این واحدها بیش از ۱۲۰۰ کارگر شاغل هستند.

در چنین وضعیتی، بدیهی است که مقاومت و مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران در مقابل این رژیم ارتجاعی شدت خواهد گرفت. اعتصاب های کارگری با وجود تبلیغات انتخاباتی رژیم در دوره پیشا انتخاباتی ریاست جمهوری کماکان ادامه یافته و وسعت آن در آتیه بیشتر نیز خواهد شد. اعتصاب های کارگران و کارکنان صنایع فولاد مبارکه (اول آذر ۱۳۷۱)، ریسندگی و بافندگی ریساف اصفهان (اواسط شهریور)، کارخانه ریسندگی و بافندگی در یزد، کارگران کارخانه نساجی تبریز، کارگران معدن منطقه شهر گُرد، کارگران ذوب آهن اصفهان (اواخر شهریور)، کارخانه تراکتور سازی تبریز (بهمن و اسفند ۱۳۷۱) و غیره، همه نمایان گر روحیه مبارزه جوئی کارگران ایران است.

اما، واضح است که مبارزات، اعتصاب ها و مقاومت های پراکنده کارگری تأثیر قابل ملاحظه ای در تغییر کیفی توازن قوا بین رژیم سرمایه داری و کارگران و زحمتکشان نخواهد داشت. برای تأثیر گذاری و تضمین تداوم مبارزات، طبقه کارگر ایران نیاز به تشکیلات و سازماندهی مشخص دارد. طبقه کارگر، امروز بیش هر زمان دیگر به حزب انقلابی کارگری نیاز دارد. بدون یک حزب انقلابی کارگری - و توسط آن سازماندهی و توسعه با نقشه مبارزات و گسترش پا برنامه فعالیت ها - رژیم فعلی، با وجود بحران عمیق اقتصادی و سیاسی، به خودی خود سرنگون نمی شود. ایجاد نطفه های اولیه حزب انقلابی (هسته های کارگری سوسیالیستی)، تداوم تشکل های مستقل کارگری آتی را تضمین کرده و نخستین گام در راستای احیاء حزب انقلابی کارگری در ایران است.

م. رازی

۲۵ ژوئن ۱۹۹۳ - با ریس

کنگره ملی آفریقا (۱) در خدمت بورژوازی

از اواسط دهه هشتاد به بعد آفریقای جنوبی همواره در حال تغییر و تحول بوده است. آهسته آهسته بسیاری از قوانین آپارتاید یکی پس از دیگری منسوخ شده اند. برای مثال، تا سال ۸۸ دیگر از درب های ورودی جداگانه برای سفید پوستان و سیاه پوستان در ادارات دولتی، اثری نبود. نیمکت های مخصوص سیاه ها و سفیدها در پارک های عمومی و اتوبوس های جداگانه برای آنها، وجود نداشتند. ازدواج افراد از نژادهای مختلف دیگر ممنوع نیست. در سال ۱۹۹۰ زندانیان سیاسی از جمله نلسون ماندلا رهبر کنگره ملی آفریقا (ANC) آزاد شدند. و بالاخره در سال ۱۹۹۱ قانون مسکونی اجباری برای نژادهای مختلف - یکی از جنبه های آپارتاید که بیش از همه جلب توجه کرده می کرد- لغو شد.

اما، رژیمی که می باید جای رژیم آپارتاید را بگیرد همچنان موضوع بحث و مذاکره است. در حال حاضر کنگره ملی آفریقا و دوکلرک (رئیس جمهور دولت آفریقای جنوبی) بر سر انتخابات مجلس، در آوریل ۱۹۹۴ توافق کرده اند. اگر هدف این مذاکرات تنها برقراری دموکراسی در آفریقای جنوبی بود، در آن صورت دیگر به این همه بحث و مذاکره طولانی نیازی نبود. مذاکراتی که از سه سال پیش شروع شده و در بهترین حالت - چنانچه مسئله مهمی بیش نباید- طبق توافق اخیر باید یک سال دیگر هم ادامه پیدا کند. بسیار ساده، می توان بر اساس قانون "یک فرد- یک رأی"، رأی گیری برای تشکیل یک مجلس مؤسسان را سازمان داد و دموکراسی مورد نظر را برقرار کرد.

رژیم آپارتاید، علیرغم قبول یک دموکراسی صوری، خواستار تضمینی است که بعد از این تحولات سهمی در قدرت داشته باشد. به عنوان مثال ماندلا در جواب به خبرنگار روزنامه تایمز که می پرسد: "کسانی که از به قدرت رسیدن حکومتی با اکثریتی سیاه پوست می ترسند چه خواهند کرد؟" می گوید: "با چهارده ژنرال پلیس گفتگو کرده و گفته ام گذشته را فراموش کنیم. ما باید نیروهای پلیس را مجدداً سازمان دهیم تا مطمئن باشیم که می توانند از دموکراسی دفاع کنند. برای این کار ما روی شما حساب می کنیم."

(یعنی حساب کردن روی ژنرال هایی که همیشه مهمترین فعالیتشان سرکوب سیاه پوستان و تحمیل آپارتاید بوده و به این صورت تربیت و انتخاب شده اند). بنابراین حفظ عناصر و مقامات عالی رتبه آنان در دولت آینده آفریقای جنوبی دلیل عمده طولانی شدن مذاکرات است.

در واقع رژیم آپارتاید نمی خواهد تمام قدرت به مجلسی که قرار است در سال ۱۹۹۴ تشکیل شود، انتقال یابد. اکنون این مذاکرات، جهت رسیدن به توافقات، بین کنگره ملی آفریقا و دولت، حول مسائل حساسی که دولت آینده ممکن است با آنها مواجه گردد، در جریان است. توافقات فوق مجلس آینده را در مقابل عمل انجام شده قرار خواهد داد و در نتیجه هرگز نمی تواند از حیثه توافقات کنونی فرا تر رود.

مبارزات توده ای در آفریقای جنوبی

عقب نشینی های مکرر حکومت آپارتاید هیچگاه بطور خطی و منظم نبوده است. هر قدم جهت از میان بردن رژیم آپارتاید با موانع و مخالفت بخش های مهمی از دولت آفریقای جنوبی، به خصوص ارتش و پلیس، مواجه شده است. این عقب نشینی ها به موازات و از طریق مذاکرات میان کنگره ملی آفریقا و دولت به وقوع پیوسته است و به احتمال قوی عقب نشینی های دیگری را هم بدنبال خواهند داشته. در ظاهر به نظر می رسد که سیاست کنگره ملی آفریقا که مذاکرات با دولت را پذیرفته است، موفقیت آمیز بوده و دست آوردهایی داشته است. اما حقیقت چیز دیگری است.

از میان بردن آپارتاید، آزادی زندانیان سیاسی و شروع مذاکرات، نتیجه مستقیم مبارزات مردم و به ویژه در دوره اخیر، مبارزات طبقه کارگران سیاه پوست آفریقای جنوبی است. تداوم این مبارزات ادامه سیاست های آپارتاید را غیر ممکن ساخت. شرایط اجتماعی مناطق فقیر و عقب مانده در کنار مناطق ثروتمند و بیش رفته از یک طرف و طبقه کارگر عمدتاً سیاه پوست، بدون هیچگونه حق و حقوق، با استثمار مضاعف، زیر فشار رژیم نژاد پرست، دستمزد های ناچیز، بی کاری و غیره، از طرف دیگر، منشاء و دلیل این مبارزات بود.

در سال ۱۹۷۶، حکومت وقت می خواست زبان آفریکانرز (Afrikaners)

- زبان سفید پوستان آفریقای جنوبی) را به جای زبان انگلیسی برای تدریس به

محصلین تحمیل کنند. دانش آموزان سو وتو (Soweto) و بدنبال آنان دانشجویان در اعتراض به این امر، دست به یک سلسله اعتصابات و تظاهرات مسالمت آمیز زدند. در پی سرکوب این مبارزات توسط پلیس، تمام محلات سیاه نشین دست به شورش زدند. جنبش دیگر تنها خواست های دانش آموزان را در مقابل خود نداشت. بلکه، توده های فقیر سو وتو بر علیه کل سیاست آپارتاید به پا ایستادند. حکومت با توسل به ارتش، وحشیانه به شهرک سو وتو حمله ور شد. جنبش سیاهان این بار شکست می خورد، اما شورش آنان از این پس دیگر خاموش نمی شود.

کارگران سیاه پوست آفریقای جنوبی در سال ۱۹۷۳ وارد صحنه سیاسی و اجتماعی می شوند. آنها که به قولی، "افرادی سر به زیر و قانع"، خوانده می شدند، علیرغم اینکه در آفریقای جنوبی اعتصاب و ایجاد سازمان های کارگری برای آنان ممنوع بود، اعتصابات سازمان داده و کارفرمایان را وادار به افزایش دستمزد ها می کنند.

در این کشور تنها کارگران سفید پوست حق ایجاد اتحادیه را داشتند و تنها اتحادیه های آنان به رسمیت شناخته شدند. بعد از شورش سو وتو، اواخر دهه هفتاد دوران مبارزات کارگران برای بدست آوردن حق ایجاد سازمان های خود و بهبود شرایط زندگیشان است. (اشاره به تمام مبارزات این دوره از حوصله این مقاله خارج است.)

شرکت وسیع اقشار مختلف کارگران منجمله کارگران معادن، فلز کار، ساختمان و حتی خدمتکاران، در مبارزات جاری، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از طرف دیگر سرکوب این مبارزات کارگری توسط رژیم آپارتاید بسیار خشن و وحشیانه بوده است. اکثر اعتصابات به کشته شدن تعدادی، دستگیری صدها کارگر اعتصابی و یا اخراج هزاران تن از آنان و یا تبعید آنان به نواحی سیاه نشین، منجر گردیده است. فعالین سندیکاها دستگیر و اخراج و در مواردی به قتل رسیده اند. گاهی حتی اتحادیه های کارگران سفید پوست در رقابت با اتحادیه های کارگران سیاه پوست و بر علیه آنان، وارد مبارزه می شدند. اما، این ها هیچ کدام از پس روحیه مبارز کارگران بر نیامده اند. کارگران صنعتی هر روز عقب نشینی های بیشتری را به کارفرمایان و حکومت آفریقای جنوبی تحمیل می کنند.

در شرایطی که زیر فشار و سرکوب، تمام سازمان های سیاسی مخالف آپارتاید نفوذ و امکانات خود را از دست داده‌اند، تنها سندیکاها هر چه بیشتر در کارخانه ها ریشه می دوانند و کارگران به رسمیت شناختن اتحادیه ها را به رژیم تحمیل می کنند. هر حرکتی به سرعت در تمام یک منطقه شکل اعتصاب سراسری به خود می گیرد و برای بورژوازی همیشه این خطر وجود دارد که اعتصاب به تمام کشور سرایت کند.

سیاست های دولت های بورژوازی

در این مقطع حکومت آفریقای جنوبی سعی می کند در جنبش شکاف هایی ایجاد کند. به این منظور "امتیازاتی" (در مقایسه با شرایط سیاه پوستان) به "دورگه ها" و "هندی ها"، داده می شود. اما در انتخابات مجالس مخصوص خودشان، در سال ۱۹۸۴، تنها ۱۸ درصد "دورگه ها" و ۳۱ درصد "هندی ها" شرکت می کنند. توده های فقیر "هندی" و "دورگه" میان خودشان و سیاهان فرقی نمی بینند. و به این صورت مانورهای حکومت شکست می خورد.

تشدید سرکوب مبارزات مردم از طریق افزایش تعداد افراد پلیس و استفاده دائم از نیروی ارتش، در این دوره از مبارزات نمی تواند جنبش را به شکست بکشاند. در همان سال ۱۹۸۴، معدن چیان وارد مبارزه شدند. تمام شهرک های سیاه نشین به جنب و جوش در آمدند. دو ماه بعد اعتصاب آنان تمام منطقه جنوب شرقی را فرا گرفت.

در سال ۱۹۸۵ جنبش ادامه پیدا می کند و شدت می یابد. طبقه کارگر با اعتصاب خود در کارخانه ها و با مبارزه بی وقفه علیه نیروهای سرکوبگر در محلات مسکونی، به مهمترین عامل حرکت تبدیل می گردد. توده های فقیر هزاران کشته می دهند، اما هر روز جنبش اوج می گیرد و مبارزات آهسته آهسته به مناطق کوچک صنعتی و شهرستان های کوچک سرایت می کند. قیام در جهت سراسری شدن به پیش می رود.

در مقابل این وقایع است که بورژوازی آفریقای جنوبی، تراست های معدن و امپریالیسم به وحشت می افتند. البته نه در مقابل معدود عملیات نظامی کنگره ملی آفریقا. قوی ترین اتحادیه های کارفرمایان بر علیه ادامه سیاست های آپارتاید موضع می گیرند. مدیر شرکت انگلو-آفریکن (بزرگترین تراست آفریقای جنوبی) برای گفتگو با رهبران کنگره ملی آفریقا به زامبیا

مسافرت می کند. بعضی از تراست های چند ملیتی که امنیت سرمایه گذاری هایشان در آفریقای جنوبی را در خطر می بینند، شروع به خارج کردن سرمایه هایشان می کنند.

تحت فشار بورژوازی بزرگ و امپریالیسم، حکومت تصمیم به از بین بردن آپارتاید می گیرد. اما به شرطی که این امر بدون انقلاب اجتماعی انجام گیرد. بورژوازی با از میان برداشتن آپارتاید، با دادن حقوق جدید به سیاه پوستان و حتی با اینکه بعد از دوره های بخشی از دستگاه دولتی توسط سیاه پوستان اداره شود، مخالفتی ندارد، اما به یک شرط، ثروتمندان باید ثروتمند باقی بمانند و فقرا همچنان فقیر. بر این اساس حکومت سیاست خود را تغییر می دهد.

حکومت به مهمترین سازمان سیاه پوستان - کنگره ملی آفریقا - پیشنهاد مذاکره می دهد. وی حاضر است به قدرت رسیدن این سازمان را تضمین کند، در مقابل کنگره ملی آفریقا می باید آرامش و ثبات اجتماعی را تضمین کند. ترس بورژوازی از این بود که عقب نشینی های متناوبش و نشان دادن ضعفش باعث بسط جنبش شود. و گر نه از میان بردن آپارتاید کار مشکلی نیست. کافی است تمام قوانین منفر لغو شوند. آنچه بورژوازیخواست این بود که هر بار که یکی از قوانین سرکوب را حذف می کند، مکانیزمی برای حفظ نظم موجود باشد.

واکنش های مخالفین آپارتاید

جنبش کارگری آفریقای جنوبی، با وجود پربار و مبارز بودن، نتوانسته بود یک حزب انقلابی کارگری ایجاد کند. فعالین کارگری که اتحادیه ها را مخفیانه و گاهی به قیمت جانشان، ایجاد کرده بودند، به فعالیت اتحادیه ای اکتفا می کردند و با دخالت در سیاست مخالف بودند و با ایجاد سازمان سیاسی ای که کارگران برای بسط مبارزاتشان و بدست گرفتن قدرت به آن نیاز دارند، مخالفت می کردند. حتی اتحادیه سراسری کوزاتو (COSATU)، بعد ها توسط کنگره ملی آفریقا سازمان داده شد. و مبارزینی که اتحادیه ها را ایجاد کرده بودند، آهسته آهسته از جلو صحنه به عقب رانده شدند و چاره ای جز قبول سیاست کنگره ملی آفریقا و یا کنار کشیدن و منزوی ماندن نداشتند. بنا بر این با وجود اینکه مهمترین بخش مبارزات توسط طبقه کارگر انجام شده

بود، کنگره ملی آفریقا جلوی صحنه ای را که طبقه کارگر آنرا خالی گذاشته بود، پر کرد.

در این مقطع دو سیاست ممکن بود. یا سازمان دادن توده های فقیر سیاه پوست در کمیته های دمکراتیک و مستقل جهت بکار گیری توان و نیروی خود برای مقابله با بورژوازی تا از این طریق طبقه کارگر به نیروی خود آگاه گردد و برای بدست گرفتن قدرت در آفریقای جنوبی، مبارزه کند. سیاستی که تنها در توان یک حزب انقلابی کارگری بود. و یا با گفتن اینکه بدست آوردن پیروزی از راه مبارزه غیر ممکن است و باید وارد بازی های سیاسی بورژوازی شد، و مذاکرات را در حیطه ای که حکومت تعیین کرده قبول کرد.

کنگره ملی آفریقا راه دوم را انتخاب کرد. این سازمان که ستون فقراتش حزب کمونیست (استالینیست) آفریقای جنوبی است در ابتدا به تعویض برنامه خود پرداخت. این برنامه که به ملی کردن صنایع و اینکه تمام مردم باید بتوانند از ثروت های جامعه استفاده کنند، اشاره می کرد، کنار گذاشته شد. این سازمان امروز تأکید می کند که از مالکیت خصوصی دفاع خواهد کرد و طبیعی است که کار فرمایان صنعتی، از سرمایه های خود سود به دست آورند! کریس هانی، رهبر حزب کمونیست و عضو کمیته اجرائی کنگره ملی آفریقا که در ده آوریل توسط گروه های راست سفید پوست ترور شد، در مصاحبه ای (۷) حتی تأکید می کند که زمین های مالکان که از آنها استفاده های هم نمی کنند شامل قانون ملی نخواهند شد و باید از مالکانشان خریداری شوند.

مهمتر و خطرناک تر از اینها این است که از ابتدای شروع مذاکرات، مهمترین فعالیت کنگره ملی آفریقا، آرام کردن توده های مردم و نه بسیج آنان است. در هر گردهم آیی، در هر تجمع سیاسی ای، ماندلا و تمام رهبران این سازمان تنها براین مسئله تأکید می کنند که باید به افرادی که در مذاکرات شرکت می کنند. اعتماد کرد. باید ساکت ماند و هر حرکت اعتراضی مردم تنها باعث ایجاد مزاحمت برای مذاکره کنندگان می شود. از ۳ سال پیش که این مذاکرات شروع شده، ما شاهد یک جنگ داخلی واقعی در آفریقای جنوبی هستیم. تعداد ۹۰۰۰۰ هزار کشته رسماً اعلام شده اند. تعداد کشته شدگان بسیار بیشتر از این است. ترور کریس هانی در دهم آوریل امسال خود نشان دهنده این جو است. از آن تاریخ به بعد ده ها نفر دیگر کشته شده اند.

در مقابل حملات گروه های راست و انکاتا (۳) که می خواهند از همین حالا مقامی را که در دولت آینده خواهند داشت تضمین شود، کنگره ملی آفریقا توده های فقیر را سازمان نمی دهد تا بتوانند از خود دفاع کنند. این سازمان ترجیح می دهد که پلیس و ارتش را به کمک بطلبد و بعد به بی عملی و بی لیاقتی آنان انتقاد کند.

کنگره ملی آفریقا می گوید که با این مذاکرات " موفق به گذار مسالمت آمیز به طرف یک رژیم دمکراتیک خواهد شد." این سیاست توده های سیاه پوست را در مقابل دستگاه های سرکوب دولت بورژوا خلع سلاح می کند. دستگاه هایی که هیچوقت از سرکوب روزمره کارگران و توده های فقیر دست بر نداشته اند.

با قبول مذاکرات حول نکاتی که دولت تعیین کرده، یعنی حول اینکه چه بخشی از قدرت در دست بنیان گزاران آپارتاید باقی خواهد ماند، نقش مجلس چه خواهد بود و... سیاست کنگره ملی آفریقا در را به روی تمام اجحافات دولت باز می گذارد. و همیشه خطر یک کودتای نظامی در صورتی که بسیج توده ها، به خاطر طولانی شدن مذاکرات و دلسرد شدن آنان فروکش کند، موجود است. کنگره ملی آفریقا با جلو نگذاشتن کوچکترین خواست اجتماعی برای بهبود زندگی توده های فقیر از همین راه اعلام می کند که رژیمی که فردا با موافقت دولت فعلی بر سر کار خواهد آمد، هیچ تغییری در اوضاع اجتماعی نخواهد داد. همه حق قانونی اقامت در هر منطقه ای را خواهند داشت، جز فقرا و حاشیه نشینان که باز هم قادر به اقامت در محلات اشرافی و بورژوا نشین نخواهند بود.

در آفریقای جنوبی سازمان های دیگری هم موجود هستند که خود را از کنگره ملی آفریقا رادیکالتر می دانند. منجمله کنگره پان آفریقا (CONGRESS (PAN AFRICANIST (PAC) (۴). سازمان هایی که تبلیغات رادیکالتری دارند. مثلاً با گفتن اینکه " سفید پوستان باید آفریقای جنوبی را ترک کنند. " اما اساس سیاست هایشان با کنگره ملی آفریقا تفاوتی ندارد. تنها می خواهند از مخالفت ها و نا رضایتی هایی که این سیاست ایجاد کرده، استفاده کنند. در ضمن همگی در مذاکرات با دولت شرکت می کنند. هیچ سازمان قابل توجهی، امروز لزوم به دست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر و توده های فقیر

را مطرح نمی کند.

آفریقای جنوبی از لحاظ اقتصادی پیش رفته ترین کشور آفریقای است. اما این توسعه اقتصادی بسیار ناموزون بوده است. در کنار مناطق بسیار صنعتی مناطق عقب مانده با کشاورزی بسیار فقیر موجود است. فقر و فلاکتی که در حومه شهرهای بزرگ هم دیده می شود. سازمان های بزرگ مخالف آپارتاید، عملاً قبول کرده اند که بعد از تغییر و تحولات سیاسی، توده مردم همانند امروز، در فقر و بیکاری باقی بمانند.

دو دهه مبارزات توده های فقیر سیاه پوست لایق بیش از این دست آورد های صرفاً سیاسی است. شرایط اجتماعی در آفریقای جنوبی همچنان انفجاری است. اما، زحمتکشان به یک سازمان کارگری انقلابی نیاز دارند تا از طریق آن بتوانند مبارزات، پراکنده و متفرق خود را سازمان داده و جدا از سیاست های سازمان های ملی گرا، به بدیلی در مقابل سیاست بورژوازی تبدیل شوند، تا پایان آپارتاید، پایان آپارتاید اجتماعی، یعنی انقلاب کارگری سوسیالیستی هم باشد.

۵. پرورش

۱۸ ژوئن ۱۹۹۳ - پاریس

یادداشت ها:

(۱) کنگره ملی آفریقا قدیمی ترین سازمان مبارزه برای آزادی در آفریقای جنوبی است که در سال ۱۹۱۲ ایجاد شد. این سازمان از دهه ۱۹۶۰ به بعد زیر نفوذ حزب کمونیست آفریقای جنوبی رو به مبارزه مسلحانه گذاشت.

(۲) ترجمه مصاحبه در نشریه اتحاد کار، شماره ۴۴ خرداد ۱۳۷۲

(۳) IN KATHA، نام سازمانی است که بوت لیزی (Buthelezi) رئیس اداری منطقه ای که به زولوها (ZULU) اختصاص داده شده بود، حول خود ایجاد کرده است. وی و تمام رهبران مناطق سیاه نشین، که توسط دولت آفریقای جنوبی زمان سیاست آپارتاید، در رأس این مناطق قرار گرفته اند، امروز برای آینده خود نگران هستند.

(۴) کنگره پان آفریقای، انشعابی است از کنگره ملی آفریقا در سال ۱۹۵۹.

اعتصاب کارگران صنایع فولاد سازی در آلمان

در پی عقب نشینی کارفرمایان از مواضع قبلی خود و مصالحه رهبران اتحادیه فلز کاران آلمان (IGM)، پر قدرتمندترین اتحادیه در این کشور، اعتصاب ۱۴ روزه کارگران فولاد به پایان رسید.

در فوریه امسال، سازمان کارفرمایان مهندسی (Gesamtmetal) اعلام کرد که بدلیل اوضاع بد اقتصادی در آلمان، قادر نخواهد بود قرارداد ۱۹۹۱ خود را با اتحادیه فلز کاران عملی کند. طبق مکانیزم های اتخاذ شده در این قرارداد، بایستی سطح دستمزد کارگران آلمان شرقی تا سال ۱۹۹۴ به سطح دستمزد کارگران در آلمان غربی ارتقاء پیدا کند. بنابراین بر مبنای مکانیزم فوق، قرار بود امسال از اول ماه آوریل دستمزد کارگران به میزان ۲۶ درصد افزایش یابد. یعنی در حدود ۸۲ درصد دستمزد کارگران در غرب آلمان. پیشنهاد سرمایه داران برای امسال تنها ۵/۹ درصد افزایش دستمزد بود که با مخالفت کارگران روبرو شد.

کارگران اتحادیه IGM با جمع آوری ۹۶ درصد آرای موافق، تدارک اعتصابات اختطاری را در چندین واحد فولاد سازی و مهندسی در دستور کار قرار دادند. آنان اعلام کردند که در صورت نرسیدن به هیچ گونه توافقی با کارفرمایان، اعتصاب دراز مدت خود را آغاز خواهند کرد. در تاریخ ۲۴ آوریل دویست هزار نفر از کارگران صنایع مختلف در ۶ تظاهرات در شرق و غرب آلمان به حمایت از فلزکاران برخاستند. در پی بی اعتنایی کارفرمایان، اعتصابات ادامه پیدا کرد تا بلاخره دو طرف به توافقاتی دست یافتند. نگاهی مختصر به نتایج اصلی مذاکرات پس از اعتصاب، به خوبی نقاط ضعف و قدرت این حرکت را نشان می دهد.

مفاد اصلی مورد توافق عبارتند از:

۱- افزایش پی در پی دستمزدها در طی امسال تا رسیدن به مرز

۲- ادامه افزایش دستمزدها تا ژوئن ۱۹۹۴ جهت رسیدن به میزان ۸۴ در صد دستمزد کارگران در آلمان غربی. ۹۴ درصد تا ژوئن ۱۹۹۴ و بلاخره دستمزد های برابر تا ژوئن ۱۹۹۶.

درج مفاد فوق در قرارداد جدید را می توان پیروزی عظیمی برای کارگران آلمان به حساب آورد. اما، مصالحه های رهبران اتحادیه و عواقب آن را نمی توان از نظر دور داشت. در همین قرارداد در جایی قید شده است که: چنانچه وضعیت بد اقتصادی در آلمان ادامه پیدا کند، مدت زمان این قرارداد می تواند تا ۶ ماه تمدید گردد. و در جایی دیگر آمده است: در صورت رکود اقتصادی و پیدایش مشکلات مالی، کارفرمایان می توانند بطور کلی قرار داد را فسخ شده اعلام کنند. این برای اولین بار است که چنین تبصره ای در این قراردادها گنجانده می شود. کافی است کارفرمایی بتواند کمیته ای که احتمالاً از نمایندگان خود و اتحادیه کارگری تشکیل شده است را متقاعد کند که انجام این قرارداد کارخانه او را در وضعیت بسیار خطرناک مالی قرار می دهد. سپس به راحتی از تن دادن به هر گونه قراردادی امتناع ورزد. مضافاً اینکه چنین توافقاتی می تواند در دیگر نقاط آلمان به عنوان الگویی، مبنای مذاکرات حول افزایش دستمزدها و تغییر شرایط کار، قرار گیرد. به تعویق انداختن تاریخ برابری دستمزدها در شرق و غرب آلمان تا سال ۱۹۹۶. مصالحه دیگری است که رهبری اتحادیه به آن گردن نهاده است.

با اشاره به چند آمار و ارقام ساده، می توان تصویری اجمالی از وضعیت نیروی کار در آلمان شرقی بدست آورد. در طول ۲۱ ماه گذشته تعداد بیکاران چهار برابر افزایش یافته است. در حال حاضر تعداد آنها دویست هزار نفر تخمین زده می شود که اکثر آنان زنان و جوانان زیر بیست سال هستند. دو میلیون از هفده میلیون جمعیت این کشور را فارغ التحصیلان رشته های فنی تشکیل می دهند. بیش از یک میلیون از آنها بخاطر رکود اقتصادی و در نتیجه رشد بیکاری، مجبورند یا بدون شغل مناسب باقی بمانند و یا کارهای دیگری که به رشته

تحصیلی آنان ربطی ندارد و کاملاً غیر تخصص است، را انجام دهند. در هر دو حالت از داشتن هر گونه مزایای بازنشستگی و غیره محروم خواهند بود. ۵۰ درصد کاهش در میزان موالید، به تنهایی نشانه بی اعتمادی و عدم امیدواری به آینده است. تحقیقات اخیر کارشناسان مالی نشان می دهد که آلمان در سال جاری با ۱/۱ درصد کاهش در تولیدات مواجه است. همچنین تعداد بیکاران در دو سال آینده ۱/۴ میلیون و تا سال ۱۹۹۵ به ۶/۷ میلیون خواهد رسید. وضعیت فوق چنانچه به وقوع بپیوندد زمینه‌ای است مناسب تر برای حمله به حقوق کارگران و شانه خالی کردن از زیر قراردادهای منعقد شده توسط سرمایه داران.

اکنون پس از گذشت سه سال که از اتحاد مالی دو آلمان شرقی و غربی می گذرد، کارگران آلمان شرقی که از یوغ بوروکراسی "حزب" خود را رها کرده اند، اینبار خود را با دیکتاتوری کارفرمایان روبرو می بینند. تصویری که از کار و زندگی تحت سیستم سرمایه داری، در مقطع یکی شدن دو آلمان، توسط سرمایه داران غربی برای آنان کشیده شده بود یکروزه رنگ و روی خود را از دست داده و آنها را در مقابل واقعیات جهان سرمایه داری قرار داده است. دیری نگذشت که آنان به این حقیقت پی بردند که تنها با تعویض مارک آلمان شرقی با مارک آلمان غربی مشکلات شان به یکباره از میان نخواهد رفت. و اگر هم کارگران در غرب از سطح زندگی بهتری برخوردارند، این نتیجه منطقی بازار و رقابت در سرمایه داری نیست بلکه نتیجه سال ها مبارزه و جنگ و ستیز با سرمایه داران است. کارگران بر این باور بودند که خصوصی کردن صنایع در آلمان تنها می تواند به بیکار شدن موقتی آنها منجر گردد و بلافاصله پس از اینکه صنایع خصوصی شده بارآوری خود را بدست آوردند آنان به شغل های خود باز خواهند گشت و زندگی بهتری را آغاز خواهند کرد. اما اکنون به وضوح می بینند که مدیران و صاحبان سرمایه هم قادر نیستند حتی زمان تقریبی بازگشت به چنین وضعیتی را مشخص کنند. بنابراین کارگران از هم اکنون خود را آماده کرده و به سازمان دهی مبارزات کنونی خود پرداخته اند. به طور کلی

اعتصاب کارگران صنایع فولاد را می توان پیروزی بزرگی برای طبقه کارگر آلمان به شمار آورد. چنانکه یکی از کارگران اظهار می دارد " این اعتصاب اختطاری است سیاسی نه تنها به کارفرمایان، بلکه به دولت آلمان". همبستگی کارگران صنایع دیگر با این اعتصاب را می توان به عنوان یکی از مهمترین عواملی در نظر گرفت که کارفرمایان را مجبور به بازگشت به میز مذاکره کرد. اعتصاب ۳۰ هزار تن از کارکنان بخش مهندسی کارخانه مرسدس بنز در اشتوتگارت را می توان برای نمونه مثال زد. کارگران می دانند که در این مبارزات هیچ گونه تضاد منافی در بخش های مختلف صنعت در شرق و غرب آلمان بین آنان وجود ندارد و تنها راه مقاومت در مقابل دشمن مشترک خود، همانا ایجاد همبستگی و حفظ آن است. تنها از طریق این همبستگی است که می توان رهبری رفرمیستی اتحادیه های خود را ایزوله کرده و خواستار حقوق کامل خود شوند.

از سوی دیگر ایجاد پراکندگی در صفوف متحد کارگران و امتناع از انجام مفاد قرار دادهای بسته شده، از جمله اهداف کوتاه مدت سرمایه داران و محدود کردن مذاکرات بر سر افزایش دستمزدها، به واحدهای صنعتی کوچک، محلی و جدا از یکدیگر، و از این طریق کارگران را در مقابل همدیگر قرار دادن، از اهداف دراز مدت آنان به شمار میرود.

بنا بر این ایجاد رهبری ای رادیکال که بتواند هر چه بیشتر پرولتاریای آلمان را برای مبارزات آتی خود آماده سازد، از جمله مسائل مهم و اساسی است که فعالین جنبش کارگری در آلمان باید مد نظر داشته باشند. رهبری که بتواند افق مبارزات آنان را گسترده تر نگاه دارد و در مبارزه با کارگزاران سرمایه قدم در جهت منافع کارگران بردارد.

منوچهر افشار

۱۲ ژوئن ۱۹۹۳ - لندن

نقش زنان در اتحادیه های کارگری

بخش سوم: خواست های دوازده گانه ای که برای وصول بدانها مبارزه باید کرد.

در شماره های ۱۳ و ۱۴ این نشریه، بخش اول و دوم مقاله خانم و ایز که به امر تبعیض علیه زنان در درون اتحادیه های کارگری انگلستان پرداخته بود، منتشر شد.

در این شماره بخش آخر مقاله او را که تحت عنوان "زنان و مبارزه برای کنترل کارگری" در سال ۱۹۷۳ نگاشته شده و در سال ۱۹۸۵ توسط "کانون کتاب ایران" منتشر شده بود، مشاهده می کنید.

(۵) - حمایت از کار نیمه وقت

کارگرانی که به طور نیمه وقت کار می کنند معمولاً یا زنانند یا سالخوردگان. کلیه قرارداد هائی که سندیکاها امضا می کنند باید موادی داشته باشند که این گونه کارگران را مورد حمایت قرار بدهد و مزایای معمول (از قبیل حق مرخصی سالیانه - به طور نسبی البته - و حقوق دوران بیماری و غیره) را برای آنان نیز تضمین کند. مشاغل نیمه وقت باید در میان مردان هم توسعه یابد. در عین حال، اتحادیه ها باید اعضای خود را از پذیرش مشاغل ثانوی (مثلاً توزیع روزنامه در روزهای شنبه) باز دارد، چرا که این امر نه به سود خود آن هاست نه به سود حرفه شان و نه به سود آن مشغله ثانوی.

(۶) - ممانعت از اضافه کاری

سوای سوء استفاده از اضافه کاری در جهت اعمال تبعیض، عموماً از آن برای تقلیل دستمزدها نیز بهره برداری می کنند. اضافه کاری به شدت برای زندگی خانوادگی خسران بار است. این فکر را در مردان به وجود می آورد که گویا آن ها "خزانه متحرک" هستند و زن ها نیز غالباً نسبت به شوهران خود همین نظر را پیدا می کنند، که چنین نظری مسلماً به وجود رابطه ئی صحیح در زندگی خانوادگی لطمه می زند. از این ها

گذشته، اضافه کاری پدران و فرزندان را از دیدار یکدیگر محروم می کند. خود زنان معمولاً اضافه کاری نمی کنند، اما در هر حال از عوارض اضافه کاری شوهر خود رنج می برند. ممنوع شناختن اضافه کاری مرتب و طولانی، یک "خواست حداقل" است که نیاز مردان و افراد خانواده آنان را به یک اندازه بر می آورد.

(۷) - هفته کار کوتاه تو:

در پی آنچه گفته شد، ضروری است که بی درنگ به لزوم کوشش های جدی در زمینه کاهش ساعات کار در هفته اشاره شود. این امر نه فقط به تقلیل بیکاری کمک خواهد رساند، به امکان مشارکت هر چه بیش تر زنان و مردان در انجام تعهدات خانوادگی نیز یاری خواهد کرد. گزینشی که امروزه زنان با آن روبه رو هستند - یعنی اینکه یا برای خود شغلی برگزینند و یا در خانه بمانند - "گزینش به اختیار" نیست، بلکه بیش تر "حیران ماندن بر سر یک دو راهی" است. زنان، هم به کار کردن تشویق می شوند، هم به ماندن در خانه. هنگامی که یکی از این دو را بپذیرند به شدت پایش را می خورند، و اگر به قبول این هر دو تن در دادند با دشواری های واقعاً نا لازمی مواجه می شوند. اگر ساعات کار زنان و مردان در هفته به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یابد، هر دو همسر می توانند مشترکاً هم نان آور خانواده باشند هم اداره کننده امور خانه، و در عین حال برای تفریح و فعالیت های اجتماعی نیز فرصت کافی پیدا کنند.

(۸) - حمایت از "حق اولاد" و ازدیاد آن:

در حال حاضر، حق اولاد به مادران پرداخت می شود. دولت پیشنهاد کرده است که این حق را از طریق اعتباری که از مالیات کم می شود به مرد خانواده بپردازد. همه سندیکا لیست ها باید با این طرح مخالف کنند، زیرا که حق اولاد یکی از مزایای نادری است که مستقیماً و "بدون آزمایش امکانات" به مادران تأدیه می شود. مردان خانواده های خوشبخت، از این که حق اولاد مستقیماً به مادر پرداخت می شود اظهار دلخوری نمی کنند. در خانواده هائی که پدر میخواره است یا اصولاً مردی است بی مسئولیت، ضروری است که این حق به مادر پرداخت شود. در این نیز تردیدی وجود ندارد که رقم حق اولاد باید به مقدار قابل ملاحظه

ای افزایش یابد. پرداخت حق اولاد از طریق اعتباری که از مالیات بر درآمد کسر می شود، نیرنگ دولت است بر علیه اعتصابات کارگری. علاوه بر این، کسانی هم که در نظام مالیاتی نباشند (مثلاً دانشجویان) نخواهد توانست از این حق استفاده کنند. حق اولاد باید به طور مستقیم پرداخت شود، آن هم به مادران.

۹) - مهد کودک و گروه بازی:

مقررات آموزشی در مهد کودک و نگهداری از کودکان باید برای همه کودکان فراهم گردد، یعنی برای هر کودکی که اولیایش مایل باشند. مدت آن هم باید نامحدود باشد. مهد کودک باید نزدیک به منازل کارگران و تحت نظارت خود آنان باشد. مثلاً در محله هائی که آپارتمان های کارگری وجود دارد باید بخشی از زمین به محوطه سبز و محل بازی کودکان اختصاص یابد. و برنامه های خانه سازی آینده که این مورد در آن ها پیش بینی نشده است نباید به تصویب برسد. برخی از زنان کارگر ترجیح می دهند که مهد کودک در نزدیکی محل کار یا در خود آن باشد. چرا فقط مادر؟ پدران کارگر نباید نسبت به کودک خود مسئولیتی احساس کند؟

۱۰) - مقررات بچه داری:

بارداری، زاییدن و شیر دادن نوزادان طبیعتاً از ظرفیت مردان خارج است. این، امتیازی است که طبیعت به زنان اعطا کرده است. با این همه، برخوردهای فرهنگی و ترتیبات عملی موجود به نحوی است که این امر به باری سنگین بدل شده است. راه حل های قاطع عبارت است از مسکن بهتر، مقررات پزشکی بهتر، و غیره. اما سندیکاهای کارگری باید خواستار مرخصی بارداری با حفظ شغل و بدون وارد آمدن لطمه به پیشینه خدمت، و پرداخت کامل حقوق برای زنان باردار باشند.

۱۱) - عدم تبعیض نسبت به زنان در امر آموزش عمومی و حرفه

ای:

در حال حاضر ۲۲ درصد مردان نوعی آموزش عالی می گیرند. این رقم برای زنان ۸ درصد است؛ کارآموزان پسر ۴۲ درصد، و کارآموزان دختر تنها ۷ درصدند. به ۳۷ درصد مردان برای کارآموزی مرخصی

تعلیق می گیرد؛ اما تنها ۹ درصد زنان مشمول این مرخصی می شوند. دانشکده های پزشکی برای پذیرش زنان تعرفه می گذارند تا تعداد زنان پزشک را محدود کنند. این مدارس، از زنان داوطلب آموزش پزشکی نمرات بالاتری مطالبه می کنند!

۱۲ - عدم تبعیض نسبت به زنان در اعطای کار

وضع کنونی زنان در انگلستان به نحو توصیف ناپذیری "بد" است. در نتیجه آموزش تبعیض آمیزی که فوقاً تشریح شد، بسیاری از زنان البته مهارت لازم را برای بسیاری از مشاغل کسب نمی کنند. اما حتی هنگامی که مهارت لازم را نیز دارا هستند خواه آشکارا و خواه زیر جلگی مورد تبعیض مورد تبعیض قرار می گیرند. این تبعیض تنها به رشته های فنی و علمی محدود نمی شود؛ مثلاً از ۳۳۲۵ تن استاد دانشگاه تنها ۴۴ تن زن هستند، تجارت خانه هائی چون C&A که کالای عمده شان لباس زنانه است زنان فارغ التحصیل دانشگاه را استخدام نمی کنند! این اوضاع رو به بهبود نیز نمی رود، حتی در مشاغل جدیدی. می گویند نه؟

در پاره ای موارد استثنائی هم که زنان از تبعیضی مثبت بهره مندند "باید با چنگ و دندان در حفظ آن بکوشند". ما باید برای این که این امتیازات به مردان نیز تعلق گیرد مبارزه کنیم؛ مثلاً امکان بازنشستگی در سن ۶۰ سالگی و محدودیت شبکاری. نمی توان از زنان انتظار داشت از حمایتی که در مقابل شبکاری از آنان می شود در گذرند؛ چنین انتظاری به معنی آن است که از زنان بخواهیم آن ها نیز شرایط بدی را که کارفرمایان به مردان کارگر تحمیل کرده اند بپذیرند. هیچ گروهی از کارگران حق ندارند از دیگر کارگران بخواهند که وضع کار خود را نامطلوب تر کنند. در پاره ای موارد، شبکاری در خدمت مردم است. مانند پرستاران کشیک شب، که به هر حال کاری است که زنان انجام می دهند. آنجا که شبکاری ضرورت دارد - مانند همین مورد پرستاری - یا در موارد فرآیند های لاینقطع تولیدی، خواست سندیکاها نباید فقط به پرداخت حقوق خوبی محدود باشد، بلکه نیز باید برای جبران آن از طریق مرخصی های طولی المدت به کوشش برخاست.

اما غالب شبکاری ها به سود سرمایه داران انجام می پذیرد تا ایشان

بتوانند حداکثر بازده را از سرمایه به دست آورند. زنان در این زمینه تا حدی مصون از فشارند. ما باید برداشت آن زن کارگر را که گفت "اگر اقتصاد به من احتیاج دارد که شب‌ها برایش کار کنم، من هم به اقتصادی از یک نوع دیگر احتیاج دارم" تبلیغ کنیم. برابری، یک اصل تجریدی نیست. برابری باید همیشه "برابری به سوی بالا" باشد.

این دوازده خواست، به نیازهای میرم زنان کارگر مربوط است. این خواست‌ها، به تنهائی، نه موجب رهایی زنان خواهند شد، نه اسباب استقرار سوسیالیسم؛ اما از طریق مبارزه برای تحقق این خواست‌ها ما می‌توانیم تلاش‌های طبقهٔ سرمایه‌دار، و دولت ساخته و پرداختهٔ او را که می‌خواهد از زنان علیه کل طبقه کارگر استفاده کند بلا اثر کنیم.

حزب محافظه کار انگلستان می‌کوشد زنان را وادارد که نسبت به اتحادیه‌های کارگری خصومت ورزند و آن‌ها را مسئول افزایش قیمت‌ها معرفی کنند تا از این طریق، زنان به مثابه مصرف‌کنندگان، نسبت به طبقهٔ خود بیگانه شوند. با این همه و در عین حال، زنان کارگر حتی بیش از مردان مورد استثمار قرار می‌گیرند. در این فرآیند، طبقهٔ حاکم از طریق سیاست انحصاراً مرد‌گرای اتحادیه‌های کارگری مورد حمایت نیز واقع می‌شوند. بنابراین زنان در آن واحد هم استثمار شده‌ترین بخش طبقهٔ کارگرند، هم بیگانه‌شده‌ترین بخش آن.

مورد "منجمد کردن دستمزدها" مورد بسیار جالبی است. چنین سیاستی هدفش این است که "منجمد کردن قیمت‌ها" را به نمایش بگذارد تا به ویژه زنان را بفریبد. اما این سیاست، در منجمد کردن قیمت‌ها کلاً بی‌اثر است. در واقع نتیجهٔ این سیاست فقط "ثابت نگه داشتن دستمزدها" است و زنان، به طور مشخص، به وسیلهٔ آن مورد حمله کامل قرار می‌گیرند.

(بابان)

درس‌های مبارزات کارگری

کارخانه دن باکستر

درس‌هایی از مجمع عمومی کارگران

مقاله زیر، درس‌های مبارزاتی در کارخانه سرم‌سازی دن باکستر - در اوائل انقلاب - را توضیح می‌دهد. این مقاله نخستین بار در نشریه "کارگران سوسیالیست"، شماره ۱۶، ۲۲ بهمن ۱۳۵۹ منتشر شد. نشریه مذکور یکی از نشریات حزب کارگران سوسیالیست بود.

در کارخانه دن باکستر هم مانند اکثر کارخانجات و مراکز تولیدی پس از انقلاب تشکیل شورا بعنوان تشکیلاتی که مدافع حقوق کارگران باشد یکی از خواسته‌های کارگران بود. کارگران این کارخانه می‌خواستند تشکیلاتی داشته باشند که از حقوق آنان در برابر کارفرمایان دفاع کند، زیرا به تجربه آموخته بودند که تنها اتحاد و مبارزه متشکل و متحد و یکپارچه است که می‌تواند آنها را به خواسته‌ها و حقوق خود برساند والا کارفرمایان با آنها بطور تک تک و منفرد هر چه که بخواهند می‌کند و در صورت اعتراض هم کارگر را اخراج می‌نمایند و از کسی هم صدایی بر نخواهد خواست. پس واضح است که هدف کارگران از تشکیل شورا و پشتیبانی آنها از این تشکیلات بعنوان یک تشکیلات اصیل کارگری، رهبری کردن یک مبارزه متحد و متشکل کارگران برای کسب حقوق خود از کارفرمایان و دولت آنها بوده و هست. و باز هم واضح است که شوراهای قلابی و ساختگی با نمایندگان تحمیلی و سازشکار نمی‌تواند مورد قبول و پشتیبانی کارگران باشند. کارگران با تمام قوا و نیروی خود پشتیبان و حامی شورا هستند ولی تنها در صورتی که نمایندگان واقعی و فعال کارگران در این شوراها بدون وقفه برای دفاع از حقوق همه کارگران کار کنند و مرتباً گزارش فعالیت‌های خود و نتایج این تلاش‌ها را با اطلاع کارگران برسانند.

دومین مجمع عمومی کارگران سرم‌سازی دن باکستر بعد از ماه‌ها که از انتخاب شورا می‌گذرد، در ساعت ۴ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۶ بهمن ماه تشکیل شد. لازم به توضیح است که پس از اولین جلسه مجمع عمومی دو

کارگر اخراج شدند که یکی از آنان نماینده شورا بود. شورای کارخانه در این مدت نتوانسته است رضایت کارگران را فراهم نماید و تا کنون نه تنها خیری از آن نصیب کارگران نشده است بلکه حتی گزارش کار (اگر کاری انجام شده باشد) و جلسات هفتگی خود را نیز به اطلاع کارگران نرسانده است در حالی که شورا باید هر هفته گزارش رسمی کار و تصمیمات خود را از طریق نصب به دیوارها و محل تجمع کارگران مانند نهار خوری با اطلاع کارگران برساند. بی خاصیتی شورا یکی از دلایلی بود که کارگران مبارز این کارخانه مصرانه خواستار تشکیل مجمع عمومی کارگران برای بحث پیرامون مشکلات و مسائل خود شدند. البته بگذریم از اینکه مدت ها بطول انجامید تا کارگران توانستند علیرغم مخالفت ها و کارشکنی های مختلف و متعدد این جلسه را تشکیل دهند و این جلسه با وجود مشکلات گوناگون تشکیل شد. اولاً ساعت تشکیل این جلسه چندان مناسب نبود و چون در آخر وقت بود و سرویس ها حرکت می کردند بازگشت کارگران شرکت کننده در مجمع عمومی بعهده خودشان بود و این مسئله باعث شد که همه کارگران نتوانند در این جلسه شرکت کنند و آنهایی هم که بخاطر علاقه و اعتقاد به مبارزه در دفاع از حقوق خود و سایر کارگران در این جلسه شرکت نمودند برای رفتن به خانه دچار مشکل شدند و به این ترتیب به این نتیجه رسیدند که از این پس باید جلسات مجمع عمومی در وقت مناسبی که خود کارگران تعیین می کنند مثلاً بعد از نهار تشکیل شود و البته ساعات تشکیل جلسه باید جزء ساعت کار بحساب آید. ایجاد مشکل و اختلال در تشکیل جلسه مجمع عمومی کارگران نوعی کارشکنی برای ممانعت از وحدت و مبارزات بحق کارگران است و باید آگاهانه و بشدت با این قبیل اقدامات به مبارزه برخاست. مثلاً در این مورد تنها تعیین یک ساعت وقت برای جلسه مجمع عمومی عملی مغرضانه بود. البته جلسه ۲/۵ ساعت بطول انجامید ولی این مدت هم برای طرح همه مسائل کارگران و بحث پیرامون آنها کافی نبود و باید که از این به بعد زمان کافی و مناسب برای این جلسات در نظر گرفته شود. در این مجمع چند نفر از کارگران صحبت کردند و خواسته ها و نظریات خود را بیان نمودند. رسولی رئیس کارخانه نیز بمدت نیم ساعت صحبت کرد و سعی نمود که با به بیراهه کشاندن مطالب و سلب مسئولیت از خود باصطلاح سنگ جلوی پای کارگران بیاندازد در حالی که کارگران مبارز

این کارخانه آگاهتر و با تجربه تر از آن هستند که گول این قبیل شعبده بازی ها را بخورند و دست از مبارزه و خواست های بحق خود بردارند. در این جلسه خواسته های زیر از طرف کارگران مطرح شدند:

۱- به رسمیت شناختن شورای کارگران از طرف مدیریت کارخانه و دولت. ۲- استخدام و اخراج کارگران باید زیر نظر شورا قرار گیرد. ۳- نظارت بر خرید و فروش کارخانه از طرف شورا. ۴- بررسی حقوق کلیه کارکنان کارخانه به نظر شورا برسد. ۵- انتقال دادن دفتر مرکزی به کارخانه. ۶- هر ۱۵ روز یکبار مجمع عمومی کارگران بر گزار گردد و تعیین تاریخ تشکیل مجمع بعدی. ۷- سرویس های اتوبوس باید پنج دقیقه به ساعت ۷ صبح در محل کارخانه باشند نه یک ربع به هفت. ۸- ایجاد مهد کودک در کارخانه همچنانکه در قانون کار آمده است. ۹- پرداخت سود ویژه در تاریخ اول اسفند ماه امسال. ۱۰- نمایندگان شورا باید حق داشته باشند که هر وقت خودشان تشخیص می دهند به شورای کارخانه تریانگل بروند و نباید چیزی از حقوق آنان به این دلیل کسر شود. ۱۱- ساعت کار باید از ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر و ۵ روز کار در هفته باشد یعنی طبق روال سابق باقی بماند. کارگران باید بر روی خواست تشکیل مرتب مجمع عمومی پافشاری کنند زیرا تشکیل این قبیل جلسات مسائل مختلفی را روشن خواهد نمود، قدرت کارگران متحد را نشان خواهد داد و اعتماد بنفس کارگران را افزایش می دهد.

بعلاوه کارگران در این مجامع هر چه بیشتر به ماهیت ضد کارگری مدیریت و دولت مدافع سرمایه داری پی می برند، از ناتوانی و چه بسا سازشکاری یا خیانت برخی از نمایندگان با خبر می شوند و بفکر رفع کمبودهای مبارزاتی خود بر می آیند. چنانکه در این جلسه صحبت های رئیس کارخانه قسمتی از حقه بازی های از دفاع او از قوانین ضد کارگری را هر چه بیشتر روشن نمود و بعلاوه کارگران متوجه شدند که یکی از نمایندگان شورای آنها بیشتر نماینده کارفرمایان است تا نماینده کارگران و مرتباً سعی می کند کارگران را بنحوی وادار کند که از حقوق و خواست های خود به نفع کارفرمایان صرف نظر کنند. کارگران مبارز بخوبی می دانند که وجود این قبیل نمایندگان در شورا مانند سدی در راه مبارزات آنان است که از شدت و عمق مبارزات می کاهد و آنرا به شکست و انحراف می کشاند. در انتخابات آینده

شورا کارگران این کارخانه با تجربه بیشتر و غنی تر نمایندگان واقعی خود را انتخاب خواهند نمود و تشکیل جلسات مجمع عمومی به آنها این فرصت را می دهد که نمایندگان واقعی خود یعنی کارگران صدیق و آگاه و مبارز را شناخته و با اعتماد بیشتر به نیروی متحد و متشکل خود این نمایندگان را انتخاب نمایند و با تمام نیرو از آنها حمایت کنند.

در این جلسه مجمع عمومی رسولی رئیس کارخانه در جواب برخی از خواسته های بحق کارگران جواب های طفره آمیز و انحرافی را مطرح نمود که برخی از آنها قابل توجه و بررسی بیشتر است. مثلاً در مورد ۴۰ ساعت کار در هفته که خواست کارگران بوده و امروز نیز عملی می شود گفت که این تصمیم دولت و قانون است که ساعات کار کارگری باید ۴۴ ساعت در هفته باشد و نه ۴۰ ساعت و اینک او نمی تواند تغییری در ساعات کار بدهد و بالاخره او مأمور است و معذورا کارگران مبارز این کارخانه اولاً می دانند که ۴۰ ساعت کار در هفته در صنعت نفت اعمال می شد و هم اکنون کارگران لهستان نیز قهرمانانه برای آن می جنگد، از این گذشته مسئله قانون و تصمیم دولت ملاک در واقع این حق مسلم کارگران است که چنین تقاضایی را مطرح نمایند. ثانیاً اینکه این اظهارات آقای رسولی بار دیگر به آنها ثابت نمود که مبارزه اصلی آنها با دولت و تشکیلات قانون گذاری و اجرایی است و آنها باید در عین حال که برای ۴۰ ساعت کار در هفته برای خود می جنگد در این مبارزه همپای همه کارگران باشند و از مقامات مسئول بخواهند که قانون کار را نه تنها برای آنها بلکه برای همه کارگران بنحوی که منافع کارگر را هر چه بیشتر تأمین نماید تغییر بدهند. برای رسیدن به هدف مبارزه متحد و متشکل و یکپارچه کارگران کارخانجات و صنایع کشور در همه مناطق ضروری و لازم است.

برقراری ارتباط بین کارگران رشته های صنعتی در کارخانجات مختلف و مناطق مختلف از ضروریات این اتحاد عمل مشترک است. مورد مشابه دیگر این نوع استدلال مسئله سود ویژه بود که کارگران خواستار آن بودند و رسولی می گفت که این خواست مختلف قانون است و بنابه تصمیم دولت باید جمعاً دو ماه عیدی و پاداش پرداخت شود. در اینجا هم باز لزوم مقابله با قوانین ضد کارگری دولت مجری این قوانین بعنوان یکی از ضروریات مبارزات کارگری

ظاهر می شود.

نوع دیگر طفره رفتن آقای رسولی به این ترتیب بود که سعی می نمود بخشی از مسئولیت خود را حتی برخلاف همان قانونی که قبلاً بآن استناد می کرد به گردن کارگران بیاندازد و باصطلاح با انداختن سنگ بر سر راه تأمین خواست های آنها کارگران را از این خواست ها منصرف نماید. مثلاً در مورد تقاضای کارگران برای خرید آمبولانس می گفت آمبولانس در بازار پیدا نمی شود و گر نه حاضر است پول آنرا بپردازد حالا بعهده شورا است که آمبولانس پیدا کند! و یا در خصوص مهد کودک می گفت شورا برود زمین آنرا پیدا کند او با ساختن مهد کودک موافق است. معلوم نیست ایشان که در مورد ساعت کار و سود ویژه آنقدر رعایت قانون را لازم می دانستند چطور در اینجا از چنین استدلال غیر قانونی استفاده می کنند؟ کجای قانون کار آمده است که کارگر یا شورا باید زمین مهد کودک یا نهار خوری و یا هر تأسیسات دیگر کارخانه و یا آمبولانس را پیدا کند؟ اینها همه از وظایف کارفرما و دولت است نه تشکیلات کارگری.

لازم به تذکر است که در این کارخانه بیش از نیمی از کارگران را زنان تشکیل می دهند و از این جهت ایجاد مهد کودک که تا کنون هم وجود نداشته است بسیار ضروری است و کارگران مبارز این کارخانه بدرستی درک کرده اند که اعم از زن و مرد باید متحداً و با پیگیری تمام برای این خواست مبارزه کنند زیرا نگهداری از کودکان طبقه کارگر در شرایط مناسب و تأمین سلامت و رفاه این کودکان خواست و وظیفه همه کارگران اعم از زن و مرد است. شرکت نمایندگان زن در شورا که بتوانند مسائل و مشکلات خاص زنان را مطرح نمایند و بکمک سایر کارگران در رفع آنها بکوشند در تمام مراکز که تعدادی از زنان در آنجا مشغول بکار هستند بسیار لازم و ضروری است و کارخانه دن باکستر گام های مؤثری را در این راه برداشته است و شرکت نمایندگان زن در شوراها امری است که از طرف کارگران زن و مرد پذیرفته شده است گرچه بطور کلی شوراها عملکرد خوبی در این مورد نداشته اند ولی در تشکیلات واقعی کارگری و مبارزات آینده کارگران این همکاری بین زنان و مردان کارگر می تواند بسیار مفید و سازنده باشد.

پیکار با بی فرهنگی

در شماره ۱۵ دفترهای کارگری سوسیالیستی نوشته ای تحت عنوان "برنامه عمل صالح یا کارگران؟" به امضاء "هاوار" چاپ شد. بدنبال اعتراضاتی که از طرف چند تن از خوانندگان نشریه به چاپ کلمه ای مستهجن در نوشته "هاوار"، از این فرصت استفاده کرده و بحث مبارزه با بی فرهنگی در درون جنبش کارگری سوسیالیستی را باز می کنیم.

متن خلاصه شده مقاله زیر در "نظم کارگر"، شماره ۶، اردیبهشت ۱۳۶۲ چاپ گردید. طرفداران "نظم کارگر" چندین نامه در رابطه با ضرورت باز کردن بحث مسئله رایج بودن کلمات و اصطلاحات مستهجن در زبان روزمره توده ها، و حتی طبقه کارگر، از کارگران هوادار دریافت کرده بودند. متأسفانه بسیاری از "کمونیست‌هائی که در آن مقطع در درون جنبش کارگری فعال بودند یا به این مسئله بی تفاوت بودند و یا حتی مشتاق باز تولید این نحوه صحبت بودند.

استفاده از واژه های رکبک، نه فقط مانع رشد شخصیت و فرهنگ کارگران است، بلکه مانع عمده ای بر سر راه تحول مبارزه طبقاتی است، و به این دلیل این بحث اهمیتی ملموس پیدا می کند. در وهله اول، کلمات زشت، عملاً دیواری نفوذ ناپذیر بین مردان و زنان ایجاد کرده است، که مانع مهمی بر سر راه اتحاد پرولتاریا، و تحول سیاسی و تشکیلاتی زنان کارگر در کارخانه هاست. در وهله دوم، کلمات زشت، آگاهانه یا ناآگاهانه، به معنای تحقیر شخصیت یک دیگر، و عملاً نافذ همبستگی آهنین طبقاتی است. روی هم رفته این نتیجه ای جز تضعیف روحیه مبارزه جمعی نمی تواند داشته باشد، و به همین دلیل مبارزه بی فرسائی بر علیه استفاده این واژه ها باید صورت گیرد.

در اینجا برای اولین بار متن کامل این مقاله را که توسط تروتسکی در ۱۵ مه ۱۹۲۳ نگاشته شد (و در "پراودا"ی ۱۶ مه چاپ گردید) منتشر می کنیم. امیدواریم که سهمی برای پیش برد این بحث، که بی شک تا فرارسیدن جامعه بی طبقه ادامه خواهد داشت، ایفا کند.

مبارزه در راه گفتار با فرهنگ

اخیراً در یکی از روزنامه هایمان خواندم که در یکی از مجامع عمومی کارگران کارخانه کفش سازی "کمون پاریس" قطعنامه ای مبنی بر خودداری افراد از فحاشی، و جریمه کردن کسانی که حرف های ناسزا و غیره می گویند گذرانده شده است. در اوضاع پر تلاطم کنونی این یک حادثه کوچکی است، ولی حادثه ای بسیار گویا. ولی اهمیت این ابتکار کارخانه کفش سازی، بستگی به این دارد که چه عکس العملی در داخل طبقه کارگر بر می انگیزد.

دشنام زدن و فحاشی، میراث دوران بردگی و حقارت است. دورانی که ارزشی برای شخصیت انسان ها قائل نبودند - شخصیت خود و شخصیت دیگران. به طور اخص این در مورد فحاشی در روسیه صدق می کند. دوست دارم از واژه شناسانمان، زبان شناسانمان و متخصصین فولکلورمان بشنوم که آیا زبان دیگری هم هست که در آن دشنام هائی اینطور زشت، حقارت آمیز و بی ادبانه وجود داشته باشد. تا آنجائی که خود می دانم، هیچ چیز، یا تقریباً هیچ چیز، مانند آن خارج از روسیه وجود ندارد. فحاشی در روسیه، در "اعماق پائین جامعه" نتیجه یاس، تلخ کامی، و مهم تر از همه بردگی بدون امید و بدون راه فرار بود. از سوی دیگر فحاشی در طبقات بالا، فحش هائی که از گلوی اشرافیت و مقامات بیرون می آمد، محصول حاکمیت طبقاتی، غرور برده دار، و قدرت خدشه ناپذیر بود. گفته می شود که ضرب المثل ها، فهم و شعور توده ها را در خود می گنجند - ضرب المثل های روسی ذهنیت نادان و خرافاتی توده ها و برده صفتی آنان را هم نشان می دهند. یک ضرب المثل روسی می گوید "فحش به یقه که نمی چسبد". این ضرب المثل نشان می دهد چگونه مردم ما، نه فقط بردگی را پذیرفته اند، بلکه به حقارت آن تسلیم شده اند. دو جریان دشنام دهی در روسیه - دشنام دهی ارباب، عالی رتبه گان، پلیس، و گردن کلفتان، و دشنام دهی توده گرسنه، نومید، و زجر کشیده - تمام زندگی ما را با این شکل نازل واژه های توهین آمیز آغشته کرده است. این میثاتی است که از گذشته به انقلاب رسیده است.

ولی انقلاب، در وهله نخست بیدار شدن شخصیت انسانی در توده هاست - توده هائی که قرار بود شخصیت نداشته باشند. علیرغم بعضی موارد از بی رحمی و سخت گیری خونین در روش ها، انقلاب در وهله اول و مهمتر از همه چیز، برخاستن بشریت و حرکت به جلوی است. انقلاب با محترم شمردن ارزش هر فرد و افزایش پیگیر اهمیت برای ضعیف ترین افراد جامعه، مشخص می شود. یک انقلاب لیاقت

اسمش را ندارد اگر با تمام قوا، توانائی و منابع ای که در اختیار دارد به زنان کمک نکند - زنان که در گذشته دچار بردگی دو برابر یا سه برابر بودند - و یا به آنان در راه ترقی فردی و اجتماعی کمک نکنند. یک انقلاب، لیاقت اسمش را ندارد اگر بیشترین توجه ممکن را به کودکان نکند - نسل آینده ای که انقلاب برای آنان صورت می گیرد. و آیا چگونه می توان روز به روز، حتی اگر شده کم کم، زندگانی جدید مبتنی بر احترام متقابل - اعتماد به نفس، و برابری واقعی زنان به عنوان کارگران هم کار، و تربیت مؤثر و عالی کودکان، ایجاد کرد - اگر محیط ما اینطور لبریز از صدای گوش خراش غرغرش، فش فش، آواز، و پژواک، حرف های زشت، فحش و دشنام، برده و ارباب باشد؟ فحاشی ای که هیچکس را معاف نمی دارد و در هیچ مرزی متوقف نمی شود. مبارزه با "ناسزا گفتن" یک شرط حیات فرهنگ معنوی جامعه است، همانطور که پیکار با کثافات، حشرات و انگل های موزی، شرط ایجاد بهداشت جسمانی است.

ریشه کن کردن کامل حرف ها و کلمات زشت، کار آسانی نیست. چرا که گفتار بی ملاحظه ریشه های عمیق روانی دارد، و محصول محیط های اجتماعی واپس مانده و بی فرهنگ است. ما بی شک از ابتکار کارگران کارخانه کفش سازی استقبال می کنیم. و قبل از هر چیز برای ترویج کنندگان این جنبش نوین فرهنگی پشتکار آرزو می کنیم. عادت های روانی ای که نسل به نسل منتقل می شوند و تمام جو زندگی را پر می کنند خیلی سرسخت و سمج هستند. و از سوی دیگر، همانطور که بارها برایمان در روسیه اتفاق می افتد، ما یک هجوم تند به جلو می آوریم، نیروهایمان را تحت فشار می آوریم، و بعد می گذاریم که کارها مانند روش سابق در جا بزند.

امیدواریم که زنان کارگر - مخصوصاً آنان که در صفوف کمونیست ها هستند - از ابتکار کارگران کارخانه "گمون پاریس" فعالانه پشتیبانی کنند. این یک قاعده کلی است - که البته استثناء هم دارد - که مردانی که حرف های ناسزا به کار می برند، به دیده استهزاء و تحقیر به زنان می نگرند، و هیچ توجه ای هم به کودکان ندارند. این فقط به نوده های محروم از فرهنگ مربوط نمی شود، بلکه در مورد عناصر پیشرفته و حتی در مورد به اصطلاح مسئولین نظام اجتماعی حاضر نیز کاملاً صدق می کند. این غیر قابل انکار است که اشکال تکلم قدیمی و پیشا انقلابی هنوز، شش سال پس از اکتبر مورد استفاده قرار دارند، و در بین مقامات "بالا" متداول هستند. وقتی که مقامات ما از شهرها دور هستند، به خصوص از مسکو، آنان به نحوی استفاده از گفتار

سخت و شدید را به عنوان وظیفه خود حساب می کنند. از قرار معلوم آنان فکر می کنند که این روشی است برای تماس گیری نزدیکتر با دهقانان. زندگی ما در روسیه شامل ناموزونی های بسیار برجسته ای است - در اقتصاد همانند همه چیز دیگر. در خود مرکز کشور، نزدیک به مسکو، کیلومترها مرداب و راه های غیر قابل عبور وجود دارند - و نزدیک به آنها ممکن است کارخانه ای از لحاظ تجهیزات تکنیکی پیشرفته که مورد تمجید یک مهندس اروپائی یا آمریکائی باشد، قرار گرفته باشد. ناموزونی های مشابه ای در زندگی ملی ما نیز بسیارند. در کنار نزول خوار غارتگر و ظالم مانند زمان قبل از انقلاب، که به نحوی از انحاء هنوز خود را نگاه داشته، و به کلاه برداری پوشیده و آشکار مشغول است و پستی و طمع کاری خود را حفظ کرده است - ما بهترین کمونیست های طبقه کارگر را می بینیم که زندگی خود را به طور روزمره وقف اهداف انقلاب در هر کشوری کرده، حتی برای کشوری که آن را روی نقشه نمی توانند پیدا کنند.

علاوه بر این ناموزونی های اجتماعی - کند ذهنی حیوان صفتی و بالاترین درجه ایده آلایزم انقلابی - ما شاهد ناموزونی های روانی در افراد مشخص نیز هستیم. برای مثال مرد کمونیست داریم که خود را وقف این نهضت کرده، ولی زنان برای او فقط "جنس لطیف" بوده و به هیچ وجه آنان را جدی نمی گیرد. یا ممکن است پیش بیاید که یک کمونیست، که در بسیار موارد اصالت کمونیستی خود را نشان داده، هنگام صحبت در باره ناسیونالیزم، حرف های ارتجاعی عجیب و غریبی را بیان کند. برای توضیح این امر باید توجه داشته باشیم که ابعاد گوناگون آگاهی بشر، بطور موازی و هم تراز تکامل پیدا نمی کنند - این روند تدریجی است. روان بشر طبیعتاً بسیار محافظه کار است، و تغییرات ضروری که بر اثر خواست ها و فشارهای اجتماعی در آن پدید می آیند، اول آن نقاطی از ذهنیت را تحت تأثیر قرار می دهند که مستقیماً با مطلب سر و کار دارند.

در روسیه، در دهه های اخیر، تحول سیاسی و اجتماعی، به گونه ای بسیار غیر عادی، و با جست و خیزهای محیر العقول، صورت گرفته است. و این خود عامل بی نظمی و اغتشاش کنونی که فقط محدود به اقتصاد و سیاست هم نیست، است. همین عیب های اساسی در اندیشه بسیاری از افراد خود را نشان می دهند، که محصول آن ترکیب عجیبی است از اندیشه ها و نظرات پیشرفته، بسیار سنجیده و پخته سیاسی، مخلوط با عادات و رفتار و برخورد، و تا حدودی افکاری که میراث

مستقیم قوانین خانوادگی ابا و اجداد ماست. فاعده صحیح در رابطه با آموزش و خود آموزی، به طور کلی، و به خصوص در داخل حزب ما، و قبل از همه در بالاترین رده های آن، باید همگون و یک دست کردن جبهه ایدئولوژیک، باشد. یعنی پرورش تمام ابعاد آگاهی و شخصیت، با روش مارکسیستی است. البته مسئله بسیار پیچیده است و فقط با آموزش و کتاب حل نمی شود: ریشه تناقضات و ناهمگونی های روانی در بی نظمی و اغتشاش محیط افراد وجود دارد. بالاخره ذهنیت از طریق زندگی تعیین می شود. ولی این وابستگی ای که به طور خالص مکانیکی و اوتوماتیک باشد نیست: زنده و متقابل است. پس مسئله را باید از زوایای مختلف بررسی کرد - یکی از راه ها همان راهی است که کارگران کارخانه "کمون پاریس" پیش گرفته اند. برای آنان آرزوی بیشترین موفقیت را داریم.

پیکار با ناسازا گفتن خود بخشی از مبارزه برای خلوص، روشنی، و زیبایی زبان روسی است.

افراد خرفت ارتجاعی ادعا می کنند که انقلاب، اگر تا حالا زبان روسی را بکل ضایع نکرده باشد، بزودی این کار را به اتمام خواهد رساند. در واقع امروزه مقدار عظیمی از کلمات و اصطلاحات رایج تصادفی بوجود آمده اند، و بسیاری از آنها اصطلاحات دهانی غیر ضروری هستند، و برخی هم اساساً با روح زبان ما ناسازگارند. با وجود این، افراد خرفت ارتجاعی در مورد آینده زبان روسی - مانند کلیه دیگر موارد - اشتباه می کنند. زبان ما، از درون این غلیان انقلابی، قوی تر، پرشورتر و شاداب تر، لطیف تر و کارآتر بیرون خواهد آمد. زبان مطبوعاتی ما، که در دوران قبل از انقلاب گرفتار نحجر بوروکراتیک و لیبرالی بود، به نقد بسیاری از اصطلاحات زنده و پویا، گویاتر و غنی تر شده است. ولی در طی این سال های پر تلاطم، موانع زیادی نیز بر سر راه تحول زبان ما ایجاد شده است، و یکی از پیشرفت های فرهنگی ما در این خواهد بود که هم اصطلاحات و کلمات بدرد نخور، مخصوصاً آن هایی را که با روح زبان ما سازگاری ندارند، بدور بریزیم، و در عین حال، کلمات و واژه های مکتسب دوران انقلاب را، که ارزش آنها بی حد و حصر است، باید دست نخورده و سالم نگاه داریم.

زبان ابزار اندیشه و تفکر است. دقیق صحبت کردن و صحیح صحبت کردن شرایط ضروری تفکر دقیق و صحیح هستند. در کشور ما طبقه کارگر، برای اولین بار در تاریخ، به قدرت رسیده است. طبقه کارگر انباری غنی، از تجربه کار و زندگی،

اندوخته است، و همچنین زبانی متکی بر آن تجربیات دارد. ولی پرولتاریای ما تعلیم و آموزش کافی در خواندن و نوشتن ابتدائی - از آموزش ادبی و فرهنگی بگذریم - ندیده است. و بهمین دلیل است که طبقه کارگر، که اکنون طبقه حاکم جامعه است، که هم برای خود و هم بر اساس ماهیت اجتماعی خود، باید حافظ نیرومند اصالت و زیبایی زبان روسی در آینده باشد، با قدرت و انرژی کافی بر علیه وارد شدن کلمات جدید مخلوط، نامأنوس، و گاه نفرت انگیز در زبان، مبارزه نمی کند.

احمقانه و زشت است که بجای چند هفته یا چند ماه بگوییم، "یک جفت هفته" یا "یک جفت ماه". این اصطلاحات بجای غنی کردن زبان، آن را فاسد می کنند: در این میان کلمه "جفت" معنای واقعی خود را (معنایی که در عبارت یک جفت کفش دارد)، از دست می دهد. بسیاری از اصطلاحات و کلمات غلط به علت ورود کلمات خارجی، با تلفظ غلط وارد زبان ما شده اند. بسیاری از کارگران بجای "دیسک" می گویند "دیکس"، بجای "پیستون" می گویند "پستون"، بجای "رگلاژ" می گویند "رکلاج"، و غیره. این غلط ها، در دوران قبل از انقلاب هم کم نبودند. ولی امروز، ظاهراً دارند حق ریشه و حق شهروندی در زبان ما پیدا می کنند.

متأسفانه بعلت یک نوع غرور بیجا کسی این غلط ها را تصحیح نمی کند. این اشتباه بزرگی است. پیکار در راه آموزش و فرهنگ، تمام امکانات و منابع زبان روسی را، با تمام غنا، انعطاف و ظرافت آن، در اختیار عناصر پیشروی پرولتاریا قرار خواهد داد. برای حفظ عظمت این زبان باید تمام اصطلاحات و کلمات غلط را از گفتار روزمره ریشه کن کرد. زبان هم نیاز به بهداشت دارد. و طبقه کارگر، حتی بیشتر از سایر طبقات به یک زبان سالم و شاداب نیاز دارد: او، برای اولین بار در تاریخ، شروع به اندیشه مستقل در باره طبیعت، زندگانی و شالوده های آنها کرده است. و برای اندیشه کردن نیاز به ابزار یک زبان روشن و نافذ دارد.

ترجمه از: مراد شیرین

در باره مسئله مجلس مؤسسان

در "برنامه عمل کارگران" نوشته شاهین صالح یکی از ابرادات مشهود، کمبود بخشی در مورد طرح شعار مجلس مؤسسان بود. علت این کمبود را البته خود رفیق باپستی توضیح دهد، اما نبود آن ممکن است این سؤال را مطرح کند که شاید رفیق نویسنده، مخالف و یا احياناً بی تفاوت به طرح چنین شعاری است. اگر چنین است مایل هستم که ضرورت طرح این شعار را در "برنامه عمل کارگران" تاکید کرده و بحث در باره این مسئله را میان خوانندگان "دفترهای کارگری سوسیالیستی" و علاقمندان به این مسئله باز کنم.

گرچه شعار مجلس مؤسسان در وضعیت کنونی به یک مسئله محوری جنبش کارگری تبدیل نگشته، اما بحث در مورد آن از اهمیت بسیاری برخوردار است. به اعتقاد من این مسئله را نمی توان به دوره پیشا انقلابی و یا تا معلوم آتی محول کرد.

طرح شعار مجلس مؤسسان از دیدگاه چپ سنتی

در مورد طرح این شعار عمدتاً دو انحراف وجود دارد: یکی انحراف چپ گروایانه و دیگری راست گروایانه (برخی هم ضمن انتقاد به این انحراف ها یا به یکی از این دو قطب می پیوندند و یا موضع التقاطی اتخاذ می کنند). نمونه بارز دیدگاه اول را "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (اقلیت) ارائه داده و دیدگاه دوم را "سازمان کارگران انقلابی ایران" (راه کارگر). "اتحاد کارگران انقلابی ایران" (اتحاد کارگران) هم ضمن انتقاد به دو نظر، خود دچار تردید در باره طرح شعار مجلس مؤسسان شده و موضع ای التقاطی اتخاذ کرده است.

موضع چپ گروایانه "اقلیت" پوششی بر نظریات راست

نشریه "کار"، در پاسخ به سؤالی مبنی بر نبود شعار مجلس مؤسسان در برنامه این سازمان، پاسخ داده است که: "... علت آن اینست که مطابق این برنامه، هدف فوری پرولتاریای ایران نه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک جمهوری دمکراتیک پارلمانی بلکه استقرار جمهوری دمکراتیک خلق قرار گرفته است. " چون که با وجود جایگاه

تاریخی "مترقی" مجلس مؤسسان، "در آن توده های کارگر و زحمتکش نقشی در اداره امور ندارند. قدرت سیاسی در دست بورژوازی قرار دارد، ارتش، پلیس و مأموران دولتی و دستگاه بوروکراتیک عملاً تعویض ناشدنی، ممتاز و ما فوق مردم اند. در حالیکه در جمهوری خلق قدرت سیاسی در دست توده ها قرار دارد... پرولتاریای ایران که هدف فوری خود را سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک دمکراسی توده ای قرار داده است، نمی تواند به یک جمهوری پارلمانی تن دهد... پرولتاریای ایران رهبری جنبش توده ای را بدست خواهد گرفت و متحداً بانیمه پرولترها و اقشار رادیکال خرده بورژوازی جمهوری اسلامی را سرنگون خواهد کرد". همچنین این مقاله توضیح می دهد که تجربه انقلاب گذشته ایران " نشان داد که توده های مردم ایران اساساً در پی ایجاد حکومت شورائی بودند و نه پارلمانتاریسم بورژوائی و مجلس مؤسسانه قطعاً در آینده نیز وضع بهمین منوال خواهد بود". بنا بر این، نویسنده مقاله "کار" نتیجه می گیرد که: "در برنامه انقلابی پرولتاریای ایران نه به لحاظ تاریخی و نه به لحاظ سیاسی آوردن مجلس مؤسسان مجاز نیست. جای مجلس مؤسسان اکنون در برنامه های بورژوازی لیبرال، رفرمیستها، و معدودی خرده بورژوازی گنج سر است و نه برنامه پرولتاریا". اما با وصف این موضع "چپ" علیه "گنج سران" خرده بورژوا، نویسنده تأکید می کند که: "بفرض چنان وضعیتی در آینده پیش بیاید که توده ها خواستار تشکیل مجلس مؤسسان گردند، ما در نهایت از آنرو آن را می پذیریم که توده ها در عمل و به تجربه به ماهیت ارتجاعی آن پی ببرند" (نشریه "کار"، شماره ۲۳۲، فرودین ۱۳۶۸، پاسخ به سؤالات).

اول، "اقلیت" به زعم خود - در مخالفت با شعار مجلس مؤسسان - شعار حکومتی رادیکالی را طرح می کند. "اقلیت" وانمود می کند که طرح شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری خلق" یک شعار ضد بورژوایی است. در صورتی که شعار "استقرار جمهوری خلق" نه تنها شعار راست تری از شعار مجلس مؤسسان است که توهم توده های کارگر را به بخشی از بورژوازی تقویت می کند. مفهوم واژه "خلق" از نقطه نظر گرایش هائی مانند "اقلیت" یعنی اتحادی از طبقه کارگر و بخشی از

بورژوازی "ضد امپریالیست" ("بورژوازی ملی" و نه بورژوازی کمپرادر). برای مثال در اوائل انقلاب اخیر ایران همین "حزب الهه" ای های ارتجاعی و آخوندها از دیدگاه "سجفخا" و دیگر سازمان های مشابه، جزئی از "خلق" و "ضد امپریالیست" به حساب می آمدند. و طرح شعارهای انحرافی ای مانند وحدت با "روحانیت مبارز" از چنین دیدگاه ای نشأت می گرفت. البته پس از بر ملا شدن ماهیت ارتجاعی بخشی از "خلق" (رژیم آخوندی)، اکنون "اقلیت" با حفظ همان مواضع، بطور خجالتی از وحدت کارگران با "اقتشار مترقی خرده بورژوازی" صحبت بمیان می آورد! معلوم نیست این "اقتشار مترقی" چه کسانی هستند که فرار است حکومت آتی ایران را در وحدت با کارگران در مقابل "جمهوری پارلمانی" مستقر کنند. اگر این اقتشار بخشی از زحمتکشان هستند چرا "اقلیت" شعار استقرار "جمهوری شورائی کارگران و دهقانان فقیر" را بمثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب آتی ایران طرح نمی کند؟ و چرا از واژه "نا مشخص" "خلق" صحبت بمیان می آورد؟

علت این تناقض گویی در اینست که "اقلیت"، انقلاب آتی ایران را به دو مرحله تقسیم می کند: مرحله اول (انقلاب دمکراتیک یا "جمهوری دمکراتیک خلق") و مرحله دوم (انقلاب سوسیالیستی یا "جمهوری شورائی"). اکنون برای مرحله اول مبارزه می کند و مرحله دوم را به آینده دور و نا معلوم محول می کند.

دوم، از دیدگاه "اقلیت"، ماهیت مجلس مؤسسان چنین تعرف شده است: "... عالیترین شکل دمکراتیسم بورژوائی.. (که) در جایگاه تاریخی خود نقش مترقی داشته است، (و در آن) یک دمکراسی محدود و کاذب برقرار است که در آن توده های کارگر و زحمتکش نقشی در اداره امور ندارند" (همان مقاله). اگر چنین است پس "نقش مترقی" این مجلس در چه زمانی تحقق یافته است؟ باید روشن شود که تفاوت مجلسی که در آن "توده های کارگر" نقشی ندارند و "قدرت سیاسی در دست بورژوازی قرار دارد، ارتش، پلیس و مأموران دولتی و دستگاه بوروکراتیک عملاً تعویض ناشدنی، ممتاز و مافوق مردم اند"، با مجلس بورژوائی در وضعیت فعلی در اروپا و یا ایران در چیست؟ چنانچه فرقی ما بین این دو مجلس

نیست، چرا "اقلیت" نام آنرا "عالیترین شکل دمکراتیسم" می گذارد؟ و اگر فرق دارد تفاوت بر سر چیست؟ و همچنین "اقلیت" که خود را "لنینیست" می داند باید توضیح دهد که چرا بلشویک ها در دوره های مختلف در روسیه خواهان تأسیس مجلس مؤسسان شدند؟ آیا به زعم "اقلیت" بلشویک ها هم "معدودی خرده بورژوای گیج سر" بودند؟ بدیهی است که نظر پردازان "اقلیت" قادر نخواهند بود که به هیچ یک از سؤال های فوق پاسخ دهند. علت اصلی هم اینست که آنان تعریف و شناخت درستی از مجلس مؤسسان ندارند.

تعریف "اقلیت" از مجلس مؤسسان همان مجلس بورژوائی است با این تفاوت که به علتی نامعلوم آنرا "عالیترین شکل دمکراتیسم" می نامند. مجلس مؤسسائی که طی دوره طولانی، کمونیست ها (از جمله لنین) از آن دفاع کردند و خواهان تأسیس آن شدند و برای آن مبارزه کردند با مجلس مؤسسان تعرف شده توسط "اقلیت" متفاوت است. کمونیست ها هرگز شعار اصلی حکومتی خود را تأسیس مجلس مؤسسان قرار ندادند، زیرا که تشکیل حکومت شورائی (کارگران و دهقانان فقیر) شعار محوری کمونیست ها انقلابی بوده و هست. اما در وضعیت مشخصی (نبود یک حزب انقلابی کارگری سراسری قوی متکی بر یک برنامه انقلابی و عدم وجود شوراهای کارگری متشکل بر محور این حزب انقلابی و وجود ده ها از حزب های متفاوت خرده بورژوا و لیبرال که توده ها به نادرست به آنان توهم داشته و غیره)، تأسیس این مجلس به عنوان وسیله ای برای آماده کردن وضعیت نامساعد برای تشکیل حکومت کارگران و دهقانان - توسط کمونیست های انقلابی طرح می شود. اما همین مجلس مؤسسان (که عالیترین و دمکراتیک ترین مجلس بورژوائی است) بایستی شکل ویژه ای داشته باشد (که مستحق چنین نامی باشد)، و کمونیست ها برای این مجلس مؤسسان خاص مبارزه می کنند و نه هر مجلس مؤسسائی.

مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی - و مورد تأیید انقلابیون کمونیست - مجلسی است مرکب از نمایندگان مردم که با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد انتخاب می شوند. این مجلس از آنجائی که عالی ترین مرجع تصمیم گیرنده - تا تشکیل جمهوری شورائی - است و حق

تأسیس حکومت آتی و تدوین قانون اساسی را دارا می باشد، "مؤسسان" خوانده می شود. چنین مجلسی (برخلاف مجلس عادی بورژوائی) بازتاب کننده اراده اکثریت مردم بوده و مصوبات و تصمیمات آن منطبق با نظریات مردم است. این مجلس هیچ نیرو، شخص، رهبر، سازمان یا ارگانی را بالای سر خود به رسمیت نمی شناسد. مجلس مؤسسانی که کمونیست ها برای تشکیل آن مبارزه می کنند، مجلسی است که خود مستقلاً تصمیم گیرنده است، و به مسائل حاد جامعه پاسخ گو است. این مجلس بسوی تدوین یک قانون اساسی جدید و تشکیل یک حکومت انقلابی - حکومت کارگران و دهقانان پیش می رود. اما این مجلس زمانی می تواند واقعاً بازتاب کننده اراده مردم و واقعاً مؤسسان باشد که انتخابات آن بطور آزاد و دموکراتیک بر گزار گردد. این امر صرفاً از طریق تشکیلات دموکراتیک و انتخابی خود مردم ناظر بر انتخابات می تواند عملی شود. شوراهای مسلح کارگری، سربازی و دهقانی و محلی منتخب مردم، تنها نیروی است که تشکیل مجلس مؤسسان را می تواند تضمین کند. چنین است مجلس مؤسسانی که سوسیالیست های انقلابی در وضعیت مشخص اجتماعی به عنوان یک شعار سیاسی از آن دفاع می کنند. درک "اقلیت" از مجلس مؤسسان درک عقب افتاده ترین گرایش های بورژوائی در جامعه است. مبارزه برای تأسیس مجلس مؤسسان از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی یعنی مبارزه از یک مجلس مؤسسان انقلابی متکی بر اراده مردم و نه مجلس مؤسسان راست ترین گرایش های بورژوائی.

سوم، ارزیابی "اقلیت" از موضع توده های زحمتکش در انقلاب اخیر ایران در مورد مجلس مؤسسان اینست که "مردم ایران اساساً در پی ایجاد حکومت شورائی بودند و نه... مجلس مؤسسان. قطعاً در آینده نیز وضع بهمین منوال خواهد بود" (همان مقاله). چنین ارزیابی ای از وضعیت سیاسی ایران، طی انقلاب ۱۳۵۷، دور از واقعیت است. در اینکه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران شوراهای خود را بوجود آوردند تردیدی نیست، اما به علت نبود یک حزب پیشتاز انقلابی متکی بر برنامه انقلابی توهم توده ها به تنها بدیل موجود حکومتی (رژیم خمینی) تشدید یافت. خمینی که در ابتدا صحبت از تأسیس مجلس مؤسسان به میان

آورد، با مشاهده نبود یک اپوزیسیون قوی در مقابل خود شمار "مجلس خبرگان" را جایگزین شمار مجلس مؤسسان کرد و مردم نیز آنرا پذیرفتند. "اقلیت" فراموش کرده که در آن زمان "سازمان چریک های فدائی خلق" - به عنوان یکی از عظیم ترین سازمان های چپ و "پیشگام" طبقه کارگر - خود دچار "گیج سری" سیاسی شده بود و به دنبال خمینی افتاد، چه رسد به طبقه کارگر و زحمتکشان. طبقه کارگر ایران و "پیشگام" آن به چیزی بسیار عقب افتاده تر از مجلس مؤسسان رضایت دادند (مجلس خبرگان - یعنی دیکتاتوری آخوندی). شوراهای کارگری زمانی نقش تعیین کننده ایفا می کنند که حول برنامه انقلابی حزب انقلابی طبقه کارگر بسیج شده باشند - و فقط در آن صورت خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری و تشکیل حکومت شورائی خواهند بود. چنانچه "سازمان چریک های فدائی خلق" مجهز به یک برنامه انقلابی بود و بخشی از شوراهای کارگری را بخود جلب کرده بود و پس از سرنگونی رژیم شاه - حتی در وضعیتی که اکثریت کارگران و زحمتکشان را همراه نمی داشت - برای تأسیس یک مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی به ارگان های خود - سازماندهی زحمتکشان مبارزه می کرد (همان گونه که بلشویک ها مبارزه کردند) تاریخ جنبش کارگری ایران به گونه ای دیگر نگاشته می شد.

چهارم، "اقلیت" می گوید که بفرض آنکه "توده ها خواستار مجلس مؤسسان گردند. ما در نهایت از آنرو آن را می پذیریم که توده ها در عمل و به تجربه به ماهیت ارتجاعی آن پی ببرند" (همان مقاله). چنانچه مجلس مؤسسان یک مجلس "ارتجاعی" است و "توده ها" به عللی از آن دفاع می کند، نقش یک سازمان انقلابی، این نیست که در یک مجلس "ارتجاعی" برای اینکه "توده ها در عمل و به تجربه" به ماهیت آن پی ببرند شرکت کند. این روش نهایت بی پرنسیپی سیاسی یک سازمان را نشان می دهد. اگر همین منطق را دنبال کنیم و فرض کنیم که "توده ها" به عللی به احیاء نظام سلطنتی رأی مثبت دهند، آیا یک سازمان کمونیستی برای اینکه "توده ها" در عمل به ماهیت ارتجاعی رژیم شاهنشاهی پی ببرند، بایستی به آن رأی مثبت دهد؟ یک سازمان انقلابی در مقابل تشکیل یک مجلس "ارتجاعی" اعلام موضع کرده و در آن شرکت نمی کند - حتی اگر اکثریت

مردم از آن دفاع کنند. صرفاً با چنین روشی می توان - زمانی که مردم در عمل به ماهیت آن مجلس ارتجاعی پی برند- "توده ها" را جلب یک برنامه انقلابی کرد.

نظریات مندرج در مقاله "اقلیت" نشان میدهد که این گروه نه تنها درک درستی از مجلس مؤسسان ندارد و از تجارب انقلاب اخیر درس های لازم را نگرفته که همچنین بر خوردی به غایت فرصت طلبانه در مقابل مسائل جنبش کارگری دارد.

موضع راست گرایانه "راه کارگر" تحت لوای دفاع از "دموکراسی"

اگر "اقلیت" برای پوشش نظریات راست گرایانه خود، در طرح شعار مجلس مؤسسان، موضع "چپ" اتخاذ می کند، "راه کارگر" - با برنامه و سیاستی مشابه "اقلیت" - موضع راست گرایانه خود را تحت لوای دفاع از "دموکراسی" ارائه می دهد. هیچ یک از این دو گروه نه نظرگاه انقلابی در مورد انقلاب آتی ایران دارند و نه درک درستی از مجلس مؤسسان - تنها تفاوت در این است که یکی شعار مجلس مؤسسان را به عللی غیر واقعی و "چپ گرایانه" از برنامه خود حذف می کند و دیگری شعار مجلس مؤسسان را به مثابه ای جزئی جدا ناپذیر از مرحله انقلاب آتی ایران در برنامه خود جای می دهد.

"راه کارگر" نیز مانند "اقلیت" اعتقاد به "جمهوری دمکراتیک خلق" به مثابه "آلترناتیو بلا فصل (خود) برای جایگزین رژیم جمهوری اسلامی" دارد. آنها نیز "جمهوری دمکراتیک خلق" را بر پایه اتحاد "کارگران و زحمتکشان (یعنی) ... کارمندان پیمانی و کارمندان دون پایه و کم در آمد" و غیره بنا نهاده اند (بولتن مباحثات کنگره، شماره ۲، مرداد ماه ۱۳۶۸، شناسنامه جمهوری دمکراتیک خلق). آنان نیز همانند "اقلیت" در پی یافتن متحدین "بورژوا" (تحت لوای "خلق") در جامعه هستند.

اما، "راه کارگر" فراتر رفته و همانند "اقلیت"، انقلاب آتی را صرفاً به دو مرحله (انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی) تقسیم نمی کند، که انقلاب را به سه فازا که مرحله اول آن تأسیس مجلس مؤسسان است، تقسیم می کند. در بند ۲۶ پیش نویس جدید برنامه این سازمان چنین آمده است: "مجلس مؤسسان متکی بر انقلاب که با رأی آزادانه تمام

مردم دعوت می شود و حکومت را به اکثریت جمعیت کشور منتقل کند، نخستین تجلی آرای عمومی، و بهمین دلیل نخستین سنگ بنای دموکراسی خواهد بود. درک آنان نیز از ماهیت مجلس مؤسسان - همانند درک "اقلیت" - یک مجلس مؤسسان بی بو و خاصیت بورژوازی است که کمونیست ها خود را در درون آن اسیر می کنند. در مقاله ای، مجلس مؤسسان را چنین تعریف می کنند: "مجلس مؤسسان ظرفی است که در آن حق رأی عمومی جاری میگردد و اراده ملت وارد صحنه میشود. اما اراده ملت در مجلس مؤسسان میتواند به ضد خود تبدیل گردد و کلاهی مردم از آنها جدا گردند و بر فرازشان قرار گیرند، و مجری اراده توده ها نگردند. در اینصورت ما با یک پارلمان مواجه هستیم که هر چند بلحاظ صوری بر اصل انتخابات استوار است، اما تعیین سیاست و "امور اصلی" دولتی در پس پرده انجام میگردد و وزارتخانه ها، ادارات و ستاد ها آنرا اجرا مینمایند" (بولتن مباحثات کنگره، شماره ۱۸، شهریور ماه ۱۳۷۰، نکاتی در باره مجلس مؤسسان - حشمت).

پس، بنا بر اعتقاد نویسندگان "راه کارگر" نه تنها مجلس مؤسسان "نخستین سنگ بنای دموکراسی خواهد بود" - یعنی مرحله ای اجتناب ناپذیر در راه تشکیل حکومت کارگری - که امکان دارد در درون آن "تعیین سیاست و امور اصلی دولتی در پس پرده" توسط وزرا و نهادهای بورژوازی نیز انجام گیرد. "راه کارگر" در واقع قبل از "جمهوری دمکراتیک خلق" (مرحله دوم انقلاب)، خود را برای شرکت در چنین مجلس مؤسسانی آماده می کند (مرحله اول انقلاب). بدیهی است که درک "راه کارگر" از مجلس مؤسسان با درک بلشویک ها و یا هر انقلابی دیگر متفاوت است.

چنانچه کلیه خواست های زحمتکشان بلاخص تشکیل کمیته های مسلح کارگری، دهقانی و محلی برای نظارت در امور رأی گیری و انتخابات بر قرار نشود؛ و چنانچه در درون این مجلس اراده واقعی مردم (بدون آقا بالا سر و تصمیم گیری های پشت پرده) منعکس نگردد، کمونیست ها به تأسیس آن تن نمی دهند. انقلابیون تحت هیچ وضعیتی خود را در درون یک مجلس بوروکراتیک و کنترل شده توسط بورژوازی محبوس نخواهند کرد. بنابراین، فراخوان یک مجلس مؤسسان در واقع اعلام مبارزه و

جنگ علیه هر گونه مجلسی است که در آن سیاست های پشت پرده توسط وزرا و وکلای بورژوازی انجام می گیرد. چنانچه این مجلس دمکراتیک ترین مؤسسه های بورژوازی نباشد، بهیچوجه راه گذار به تشکیل حکومت کارگران و دهقانان تضمین نمی شود. سازمان هایی نظیر "راه کارگر" در مجلسی غیر از مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر اراده مردم، صرفاً به اسیرانی در دست بورژوازی تبدیل خواهند شد و بس!

از این گذشته، مجلس مؤسسان الزاماً مرحله اجتناب ناپذیر و یا "نخستین سنگ بنای دمکراسی" نیست. در وضعیتی که اکثریت شوراها کارگری و زحمتکشان در درون حزب انقلابی خود متشکل شده باشند اصولاً نیازی به فراخواندن چنین مجلسی - حتی عالیترین و دمکراتیک ترین آن - وجود ندارد. "راه کارگر" فراموش کرده است که مجلس مؤسسان دست آخر هنوز یک مجلس بورژوائی است و عالیترین دمکراسی بورژوائی هنوز به حد دمکراسی کارگری - نظام شورائی - نمی رسد. مرحله بندی "راه کارگر" یک مرحله بندی کاذبی است که صرفاً توهم این سازمان را به بورژوازی (البته دمکرات ترین آنان!) نشان می دهد.

"متد برخوردار" التقاطی "اتحاد کارگران" به مسئله مجلس مؤسسان

طرفداران "اتحاد کارگران" در جزوه ای تحت عنوان "متد برخوردار ما به مسئله مجلس مؤسسان" نقد و ایرادهای درستی به نحوه برخوردار "راه کارگر" و "اقلیت" ابراز کرده اند. اما، خود به صراحت، منطق درست بحث خود را دنبال نکرده و نهایتاً یک موضع التقاطی گرفته اند.

نخست اینکه از نقطه نظری - در اعلام موضع بیرونی - تفاوت چندانی بین موضع "اقلیت" و "اتحاد کارگران" نیست - گرچه درک "اتحاد کارگران" از مجلس مؤسسان در قیاس با "اقلیت" متفاوت بوده و ایرادهای آن به برخوردار نا معقول "اقلیت" صحیح است - اما هر دوی آنان در برنامه خود نامی از مجلس مؤسسان نیاورده و هر دوی آنان اعلام کرده اند که در صورت طرح مسئله توسط توده ها از شعار مجلس مؤسسان حمایت خواهند کرد (با این تفاوت که "اقلیت" آن مجلس را کماکان یک مجلس "ارتجاعی" می داند). در جزوه مذکور، "اتحاد کارگران" تاکید می کند که: "شوراها جزو مفاد تخطی ناپذیر برنامه کمونیستهاست که در هر

شرایطی در آن باقی می ماند، لیکن مجلس مؤسسان از پیش در برنامه وارد نمی شود. گنجاندن آن در برنامه، و یا اتخاذ هر سیاستی در قبال آن باید به دوره تلاطمات سیاسی سپرد... مجلس مؤسسان برای ما وسیله است، ممکن است از این وسیله استفاده بکنیم و یا نکنیم" (صفحه ۲۰). و یا "گنجاندن خواست مجلس مؤسسان و یا ارگانهای پارلمانی خود گردان دیگر در برنامه ما از هم اکنون، یا میبایست منبعت از تحلیلیمان نسبت به ضرورت حتمی و تخطی ناپذیر بخشی از خواسته های معوقه باشد، که طرح مجلس مؤسسان غلط است؛ یا از تحلیل مشخصان از توازن قوای مشخص، که در آنصورت درخواست و یا تحقق آن اتخاذ یک تاکتیک اصولی و یا اتخاذ یک سیاست، و یا برنامه دوره ای خواهد بود که به کلیت برنامه کمک خواهد کرد" (صفحه ۱۰). به اعتقاد "اتحاد کارگران" چنانچه کسی این مجلس را در برنامه خود بگنجانند و یا از پیش مردود اعلام کند "با بروز تغییر و تحولاتی در نقطه مقابل ارزیابی اسبق خود، دستان خود را بسته خواهند یافت و یا تنها در آن موقع مجبور به تن دادن به واقعیت خواهند شد، که در آن صورت معلوم نیست که تکلیف تعهد به برنامه "صریح" شان و یا عبارت روشتر تکلیف سیاست منجمد و یک بعدی شان در قبال مجلس مؤسسان چه خواهد بود" (صفحه ۲۰). V

اکنون فرض کنیم که کلیه ارزیابی های "اتحاد کارگران" در نگنجاندن شعار مجلس مؤسسان در برنامه شان درست باشد. در دوره بلافصل پس از سرنگونی رژیم فعلی، چنانچه وضعیت به شکلی باشد که حزب انقلابی کمونیست بر نفوذ بوجود نیامده باشد و شوراها و کارگری و زحمتکشان هر یک بر محور ده ها سازمان های کوچک و بزرگ گرد آمده باشند (که با در نظر گرفتن وضعیت اسفبار فعلی جنبش کمونیستی محتمل ترین سناریو خواهد بود)، شعار مجلس مؤسسان دموکراتیک محققاً در دستور روز قرار می گیرد. در چنین وضعیتی چنانچه "اتحاد کارگران" به ناگهان شعار مجلس مؤسسان را در برنامه خود قرار دهد، نه تنها توسط توده ها متهم به بی پرنسیپی و فرصت طلبی می شود، که کسانی را هم که به دور برنامه خود جلب کرده است خلع سلاح می کند - زیرا که هیچ یک از قبل آماده مقابله با وضعیت نوین نیستند - و میدان را بدست

سازمان های خرده بورژوا و بورژوا خواهد داد. تجربه انقلاب اکتبر نشان داد که حتی زمانی که بلشویک ها از نفوذ نسبی در درون جنبش کارگری بر خور دار بودند (البته نه زمانی که اکثریت شوراهای را بهمراه داشتند)، شعار مجلس مؤسسان را بدون خجالت در برنامه خود جای دادند. آنان بر این امر واقف بودند که مجلس مؤسسان صرفاً یک پارلمان بورژوائی عادی در وضعیت معمولی حکومت بورژوازی نیست. مجلس مؤسسان آخرین سلاح بورژوازی برای حفظ خود - یعنی عالیترین و دموکراتیک ترین شکل یک مجلس بورژوائی - است. برای بلشویک ها که هنوز قادر به متقاعد کردن کل شوراهای کارگری و زحمتکشان به برنامه انقلابی خود نشده بودند؛ و هنوز کارگران به سازمان های خرده بورژوا و بورژوا توهم داشتند، تأسیس مجلس مؤسسان فرصت مناسبی برای آماده کردن وضعیت برای تشکیل حکومت شورائی بود. بلشویک ها نیک می دانستند که با استفاده از مجلس مؤسسان قادر خواهند بود به هدف های مشخص طبقاتی خود برسند. و این کار نیز نیاز به تدارک قبلی و آماده کردن کل طبقه کارگر از ماهیت و شکل مجلس مؤسسائی داشت که طلب می کردند. چنانچه بلشویک ها، شب پس از سرنگونی تزار شعار مجلس مؤسسان را در برنامه خود قرار می دادند، انقلاب اکتبر محققاً مسیر دیگری را طی می کرد.

دوم اینکه، "اتحاد کارگران" برای توجیه موضع خود - در ننگنجاندن شعار مجلس مؤسسان در برنامه خود - تأکید بر "گذرا و کوتاه مدت" بودن این مجلس می کند. از دیدگاه آنان مطالبات دموکراتیک (حد اقل) به دو دسته تقسیم می شوند: "ثابت، طولانی مدت و همیشگی تا جامعه کمونیستی" (مانند حق بیان و آزادی مطبوعات، حق اعتصاب و تشکل و غیره - که بایستی همیشه در برنامه باشد) و "گذرا و کوتاه مدت" (مانند مجلس مؤسسان - که صرفاً در وضعیت "تلاطمات سیاسی" باید در برنامه گنجانده شود) - (صفحه ۱۲). اولاً، حتی اگر این تقسیم بندی درست باشد، چرا نمی توان مطالبات "کوتاه مدت" و "تاکتیکی" را در برنامه خود جای داد؟ درج و یا عدم درج مطالباتی در برنامه انقلابی هیچگاه بر اساس "کوتاه مدت" و "یا" طولانی مدت" بودن آن تعیین نمی شود. مطالبات و خواست ها بر اساس وضعیت مشخص بر اساس آگاهی امروزی توده ها و

ارتباط آن به هدف نهائی - یعنی تشکیل حکومت شورائی - تعیین می شود. ثانیاً، طرح مسئله مجلس مؤسسان (یا هر شعار دیگری) بستگی به چگونگی تحقق موفقیت آمیز آن در مسیر هدف نهائی، دارد. اگر لازم باشد و شوراهاى کارگرى برای تشکیل حکومت کارگرى فوراً آماده نباشند، مجلس مؤسسان دموکراتیک (مجلس مؤسسانى با تعریف کمونیستى و نه بورژوائى) مى تواند حتى چند سال هم بطول انجامد (تا تشکیل نهائى حکومت کارگران و دهقانان). اینکه بلشویک ها تحت وضعیت خاصى به علت جلب اکثریت شوراها به برنامه خود، آنرا در شوروى منحل اعلام کردند، نباید به این مفهوم تلقى شود که کمونیست ها تحت هر وضعیتی (پس از چند ماه) مجلس مؤسسان را منحل اعلام می کنند (پس طرح آن یک شعار "گذرا" است و نیاستى در برنامه باشد). این روش از ارزیابى بسیار خشک و غیر واقعى است.

به نظر مى رسد که طرفداران "اتحاد کارگران" با وجود اتخاذ موضع بهتری نسبت به سایر سازمان ها - در مورد ماهیت مجلس مؤسسان - مجبور شده اند که زیر فشار اتهامات بی اساس فرقه گرایان، مبنی بر "راست" بودن شعار مجلس مؤسسان، آنرا از برنامه خود حذف کنند، وگرنه هیچ یک از توضیحات آنان منطقی و معقول نیست و در تناقض کامل با نقد صحیح آنان به سایر سازمان ها، قرار دارد.

مجلس مؤسسان و موضع "سوسیالیست های انقلابی"

از دیدگاه "سوسیالیست های انقلابی" تنها رژیم پاسخ دهنده به مسئله انقلاب آتی جمهوری شورائی کارگران و دهقانان فقیر است. مبارزه برای سرنگونی رژیم سرمایه داری فعلی با مبارزه برای تشکیل چنین جمهوری ای بهم پیوند خورده اند. هر حکومت دیگری که نقش رهبرى طبقه کارگر را مخدوش کند (از جمله "جمهوری دموکراتیک خلق")، وضعیت را برای مماشات با بخشی از بورژوازی آماده می کند. سایر مطالبات حد اقل (و یا دموکراتیک) در راستای تقویت شعار مرکزی حکومتی قرار دارند.

مجلس مؤسسان دموکراتیک عالیترین و دموکراتیک ترین شکل

مجلس بورژوازی است. اما، جمهوری شوراها (دیکتاتوری پرولتاریا)، عالیترین مؤسسه دموکراتیک است که تاریخ بخود دیده و تنها دولتی است که انتقال به سوسیالیزم را تضمین می کند- و بر هر مجلس بورژوازی ای برتری دارد. برای انقلابیون مجلس مؤسسان دموکراتیک به مفهوم "بورژوازی" و محدود آن طرح نمی شود. مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان معمولی آن در جامعه سرمایه داری نیست. مجلس مؤسسانی دموکراتیک و انقلابی که سوسیالیست های انقلابی برای آن مبارزه می کنند متشکل است از نمایندگان واقعی مردم که با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد انتخاب می شوند. چنین مجلسی هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر خود نمی پذیرد و توسط نیروهای مسلح توده ای نظارت می شود. این مجلس کار خود را در راستای تدارک برای تشکیل یک حکومت انقلابی- حکومت کارگران و دهقانان آغاز می کند.

در وضعیتی که یک حزب انقلابی کارگری متکی بر برنامه انقلابی در جامعه وجود نداشته باشد و شوراها و کارگران و زحمتکشان بر محور حزب و برنامه خود متشکل نشده و به سازمان های خرده بورژوا و بورژوا توهم داشته باشند، سوسیالیست های انقلابی برای تشکیل یک مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی مبارزه می کنند. شعار تأسیس مجلس مؤسسان در "برنامه" عمل کارگران از هم اکنون بایستی گنجانده شود تا توده ها از قبل آشنائی و تعلیم لازم را بمنظور مبارزه برای آن داشته باشند. مبارزه برای مجلس مؤسسان متکی بر ارگان های خود- سازماندهی توده ها و درج این شعار در "برنامه" عمل کارگران (یا برنامه انقلابی یک سازمان انقلابی) بهیچوجه به مفهوم توهم داشتن به "پارلمان بورژوازی" نیست. تبلیغ برای حذف شعار مجلس مؤسسان دموکراتیک (و توضیح در مورد ماهیت آن) از برنامه انقلابی، ریشه در سیاست های کودکانه سازمان های "چپ رو" سنتی ایران دارد و باید از چنین سیاست هائی فاصله گرفت.

آذر برزین

۱۸ ژوئن ۱۹۹۳ - کلن